

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232912

UNIVERSAL
LIBRARY

صنایع کمین کا فضل خلا زو زما
بیرون کیمین ن دل قی مین ن

الحمد لله الواحد الذي لا ند له والفر الذي لا ضد له ككتاب سستاب تفسير
كله طيبة تصنيف مولانا شاه عبد الرحمن الكشوي قدس سره موسوم به



وشرح حامل المتن از مولوی نور احمد نور احمد مضجعه مشهور بالنور المطلق که
زنگ زدای شرک خفی و طلی و ظلمت ربای شک و شبهات دلی است

در مطبع می منشی نو کشتو طبع مین مقبول
مطبع می منشی نو کشتو طبع مین مقبول

اطلااع۔ اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی مہرست مطول ہر ایک شائق کو چھپا پھانے سے مل سکتی ہے جسکے معاینہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزاں ہے اس کتاب کے ٹیٹل پیج کے تین صفحہ جو سادہ ہیں لیکن بعض کتب اخلاق و تصوف فارسی و اردو و عربی کے ہیں تاکہ حسن فن کی یہ کتاب ہر اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر انون کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

کتب اخلاق و تصوف فارسی

گلستان محشی خرد و حضرت صالح الدین مدنی شیرازی۔

ایضاً متوسطہ قلم محشی۔

ایضاً۔ مع ذہنگ و ٹیٹل رنگین۔

ایضاً۔ چوب قلم حلی۔

گلستان مترجم۔ ترجمہ اردو و لفظ بلفظ۔

شرح گلستان۔ تاجد شرح از علامہ اکرم تلمانی۔

ایضاً۔ مسی بہ ریاض رضوان۔ شرح

از مولوی ریاض علی۔

ایضاً۔ مسی بہ خیر بابان۔ شارح حنفی

سراج الدین علی خان آرزو۔

تضمین گلستان سعدی۔ مصنفہ نقشی

برگوپال تفتہ۔

گلستان حکیم قاتانی۔ بجواب گلستان

سعدی اسی طرز و روش کی مصنفہ حکیم قاتانی

المعروف بہ میرزا حبیب شیرازی۔

بہارستان جامی۔ بجواب گلستان سعدی

از ملا عبد الرحمن جامی۔

خارستان محشی۔ کیا ب کتاب نام و نشرین ہم پیکو

گلستان ہر سولہ باب میں مصنفہ ملا عبد الدین خوانی۔

اسرار الاولیا۔ اسمین بائیس فصل میں اور فیض

میں اتحاد اقسام رموزات اہل اللہ کا ذکر ہے از

حضرت شیخ فرید الدین شکر گنج۔

اخلاق محمدی۔ سفائل علوم و غیرہ کا ذکر ہے

چالیس باب میں مصنفہ مولوی محمد علی نیردی۔

مصباح الہدایت۔ ترجمہ عربی و متعل بہ ذکر

مہمانی و ہول طریقت اہل تصوف مترجمہ حضرت

محمود اکاشانی۔

مصباح الہدایت۔ باجم تاریخی حکایات

و افصح مصنفہ کمال الدین۔

رسالہ ہدایت المؤمنین لی سلسلہ اصحابین

کا ذکر کتاب مصنفہ مولوی معین الدین شیرازی۔

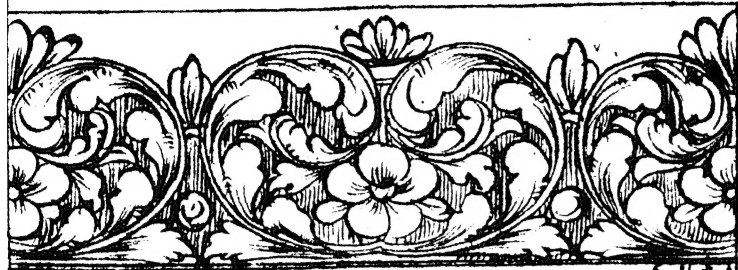
حسناء کمینان و دل خیلان و زما

اعوذ باللہ الاحد الذی لا یموت و الفر الذی لا یضد کہ کہ کتاب مستطاب تفسیر
کلمہ طیبہ تحصیف مولانا شاہ عبد الرحمن لکنوی قدس سرہ موسوم بہ



و شرح حامل المتن از مولوی نور الدین نور الدین مشہور بالنور المطلق کہ
زنگ زدای شرک غفی و جلی و ظلمت ربای شک و شبہات دلی است

در مطبع می مشی نو کشتو طبع رین انجاشد

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَحْمَدُ لِلَّهِ الَّذِي تَوَقَّعْتُ بِالْأَرْفَاقِ بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَشَرَحَ صُدُورَ
الْمَاشِقِينَ بِالْأَحْلَى وَالْقُوَّةَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هُ قَطْعُهُ

<p>گفت خود لا آله الا الله سے بے دلا آله الا الله</p>	<p>از براس شہوت و حدت خویش ماسوارا بیک نفس زمیان</p>
--	---

وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ أَرْسَلْنَا بِكَ إِلَيْهِ التَّوْحِيدَ وَابْتَغَى بِكَ أَمْرَهُ
الْحَبِيبِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ الَّذِينَ هُمْ أَهْلُ النَّفْثِ وَالنَّقْطِ قَطْعُهُ

آمده از پئے رسالت خویش	غیر مرسل بدان رسول الله
خود فرستنده خود فرستاده	سوی خود شد روان رسول الله

اما بعد بنده خوشه چين خرمين ارباب حق و يقين محمد نور الله بن محمد

یہ زمانہ چنانہ مٹنے پر نزدیک بنان پڑی
 درمیں دشمنان اسلام اور لااؤ فتنہ و فتنہ
 ہر واقعہ پرین فتنہ است کہ ان کے بعد اسلام
 ہو حقیقت ہر اور اور الہامیہ کما حقہ خدا تعالیٰ کی
 جو کونہ ہو وہ چہند شریک
 اعلیٰ ترین خدا کی جیسے
 مسلمانان عالم میں نیکی نہ کرنا کہ کلمہ ہو
 متوکل ہو کیست و حقیقت و منقہ آن صلیت
 و بیعت انبیا علیہ السلام سے سلف و مجاہدین
 فقہا سے حفاظ کو راجع تحقیق متبادل
 و بیعت تکلیف کو و انہی کی کلمہ توحید
 کہ کردہ اندر اگر اذان حقیقت
 ایسے سے ہوتے

[illegible]

و مصدر اعم فیوضات ربانی اعنی عارف معارف حق مبین و حق نمائی در
 موافق وحدت گزینی و پارسائی مصباح زجاج نور و عرفان منقح کنوز جید
 و ایمان کشف مضملات کلام مجید ضراف نقود مشکلات کلمه التوحید المستغرق
 فی بحار انوار الله الموصد الصادق بقول لا اله الا الله بادی التقلید جامع الحق
 الموفق من الله المنان قطب مان جناب مولانا حضرت سیدنا عبد الرحیم
 مد الله تعالی ظله کماله علی متفارق الطالین و افاض فیضیه براه علی التمام
 و زمانه در تحقیق معنی کلمه طیبیه تدقیق مسأله وحدت وجود استقاده نمود
 جناب مولانا مدوح بعد گهر ریزی کلمات حقه از زبان فیض ترجمان که هر کلمه
 از ان ترجمه آیات مجید لاریب فیه بود رساله کلمه الحق را که درین باب زواید
 تصنیفات آن حضرت بود باین نایب مزجت کرده ارشاد و بدو دیکه این چند اور
 براسه دفع شبهات وارده بر معنی کلمه طیبیه و حصول توشیح بمضمون قصد
 مشحونش و تحصیل طینان بلال متعلقه آن انشاء الله تعالی کافی و در
 خواست اقتادیس لازم کاول بطلعه آن پرداخته بر مطالب مندرج اش مطلع
 پاید شد بعد از ان اگر خدا توفیق بخشد ترجمه آن بفارسی که بر سبیل ایجاد و ترویج
 العظم باشد ثواب آخرت باید اند و منت که است دعا که اکثر از طالبان بد ترجمه

این کتاب است در بیان معنی کلمه طیبیه و دفع شبهات وارده بر معنی کلمه طیبیه و حصول توشیح بمضمون قصد مشحونش و تحصیل طینان بلال متعلقه آن انشاء الله تعالی کافی و در خواست اقتادیس لازم کاول بطلعه آن پرداخته بر مطالب مندرج اش مطلع پاید شد بعد از ان اگر خدا توفیق بخشد ترجمه آن بفارسی که بر سبیل ایجاد و ترویج العظم باشد ثواب آخرت باید اند و منت که است دعا که اکثر از طالبان بد ترجمه

و منبع کلام جناب مولانا حضرت سیدنا عبد الرحیم مد الله تعالی ظله کماله علی متفارق الطالین و افاض فیضیه براه علی التمام و زمانه در تحقیق معنی کلمه طیبیه تدقیق مسأله وحدت وجود استقاده نمود جناب مولانا مدوح بعد گهر ریزی کلمات حقه از زبان فیض ترجمان که هر کلمه از ان ترجمه آیات مجید لاریب فیه بود رساله کلمه الحق را که درین باب زواید تصنیفات آن حضرت بود باین نایب مزجت کرده ارشاد و بدو دیکه این چند اور براسه دفع شبهات وارده بر معنی کلمه طیبیه و حصول توشیح بمضمون قصد مشحونش و تحصیل طینان بلال متعلقه آن انشاء الله تعالی کافی و در خواست اقتادیس لازم کاول بطلعه آن پرداخته بر مطالب مندرج اش مطلع پاید شد بعد از ان اگر خدا توفیق بخشد ترجمه آن بفارسی که بر سبیل ایجاد و ترویج العظم باشد ثواب آخرت باید اند و منت که است دعا که اکثر از طالبان بد ترجمه

این کتاب است در بیان معنی کلمه طیبیه و دفع شبهات وارده بر معنی کلمه طیبیه و حصول توشیح بمضمون قصد مشحونش و تحصیل طینان بلال متعلقه آن انشاء الله تعالی کافی و در خواست اقتادیس لازم کاول بطلعه آن پرداخته بر مطالب مندرج اش مطلع پاید شد بعد از ان اگر خدا توفیق بخشد ترجمه آن بفارسی که بر سبیل ایجاد و ترویج العظم باشد ثواب آخرت باید اند و منت که است دعا که اکثر از طالبان بد ترجمه

[illegible]

آغاز میکنم کتاب را بنام خدای مهربان بخشاینده الحمد لمن هو اقرب
الیناس من جبل الورید سپاس مر خدا را است که او نزدیک ترست بهما از
رگ جان چنانکه خود فرمود سخن اقرب الین من جبل الورید یعنی مانزد دیکتریم
بادمی از رگ جان والصلوة والسلام علی صاحب المقام المحمید و حجت
کامله وسلامت و ائمه نازل باد بر صاحب مقام پسندیده یعنی صاحب مقام
شفاعت که محمد است صلعم حسب وعده عسی ان یشیک ربک مقاما محمودا
دعی الیه و صجبه لهم البشری و المزید و حجت وسلامت باد بر او و او یار ان محمد صلعم
که برای انان است خوش خبری بهشت و مزید نوید بقای الرحمن و بعد
فیقول الفقیر عبد الرحمن صاه عما شانه نپل ز ثناء و درود میگویی نصیب من
عبد الرحمن نگا باد و خدای سبحانه او را از انچه معیوب گرداند او را ان التوحید

[illegible]

در این کتاب از حدیث و روایت و تفسیر و کلام و فقه و تاریخ و جغرافیه و طب و صنایع و ادب و غیره از کتب معتبره و مشهوره و از کلام ائمه و بزرگان و از حدیث و روایت و تفسیر و کلام و فقه و تاریخ و جغرافیه و طب و صنایع و ادب و غیره از کتب معتبره و مشهوره و از کلام ائمه و بزرگان

کتاب الفیاض فی شرح حدیث و روایت و تفسیر و کلام و فقه و تاریخ و جغرافیه و طب و صنایع و ادب و غیره از کتب معتبره و مشهوره و از کلام ائمه و بزرگان و از حدیث و روایت و تفسیر و کلام و فقه و تاریخ و جغرافیه و طب و صنایع و ادب و غیره از کتب معتبره و مشهوره و از کلام ائمه و بزرگان

صحت معنی مذکور تفصیله و تحقیقه که مزید بر آن متصور نباشد
 انشاء الله تعالی والعرب كانوا من اهل اللسان فادركوا ابراماه فاسن
 بهاسن آسن وانكر المشركون واذا قيل لهم لا اله الا الله استكبرون
 وقالوا اجعل الا الهه الا واحد آان هذا شئ عجاب و مردم تازی بودند
 از اهل زبان عربی و بے کلفت محاوره آن می فرسیدند پس لامحاله در پیان
 مراد کلمه را پس ایمان آورد و بدان کسیکه ایمان آورد یعنی است اجابت
 و انکار کردند مشرکان و هرگاه گفته میشد مراد آنکه نیست معبودی
 مگر خدا سرکشی میکردند و میگفتند آیا گردانید محمد صلعم همه معبودان را خدا
 واحد بدستیکه این معامله عجیب است و لما كان مراد بالاله المذكور معنی نظام
 و مدلول اصلیا للکلمه ثم یقال احد من الصحابه والتابعین علیهم الرضوان
 آن تبع التابعین ومن بعدهم لا یفهمون مراد بالاله الم یوحى مواعیل شریحیا
 و تبیین معینا ثم صدر الغفلة والخطا فی الزمان الذی اشیر الیه فی الحدیث
 ثم یفیثوا الکذب و هرگاه بود معنی مذکور کلمه یعنی عینیت معنی حقیقی و مفهوم
 اصله بر آنکه لا اله الا الله اندیشه نکرد هیچ کدام از یاران رسول
 علیه السلام و پیروان اصحاب علیهم الرضوان ازین معنی که پیروان تابعین

منتهی در این کتاب از حدیث و روایت و تفسیر و کلام و فقه و تاریخ و جغرافیه و طب و صنایع و ادب و غیره از کتب معتبره و مشهوره و از کلام ائمه و بزرگان و از حدیث و روایت و تفسیر و کلام و فقه و تاریخ و جغرافیه و طب و صنایع و ادب و غیره از کتب معتبره و مشهوره و از کلام ائمه و بزرگان

در این کتاب از حدیث و روایت و تفسیر و کلام و فقه و تاریخ و جغرافیه و طب و صنایع و ادب و غیره از کتب معتبره و مشهوره و از کلام ائمه و بزرگان و از حدیث و روایت و تفسیر و کلام و فقه و تاریخ و جغرافیه و طب و صنایع و ادب و غیره از کتب معتبره و مشهوره و از کلام ائمه و بزرگان

نشدند بزرگان که بزرگان و از حدیث و روایت و تفسیر و کلام و فقه و تاریخ و جغرافیه و طب و صنایع و ادب و غیره از کتب معتبره و مشهوره و از کلام ائمه و بزرگان و از حدیث و روایت و تفسیر و کلام و فقه و تاریخ و جغرافیه و طب و صنایع و ادب و غیره از کتب معتبره و مشهوره و از کلام ائمه و بزرگان

بعدم خود را یا مقتضی
 یا بدو بدین جهت را از وجود خود برود
 پس آنکه مقتضی نیستی خود است ممکن نیست
 و آنکه مقتضی نیستی خود است ممکن نیست
 و آنکه ذات او مقتضی بر وجود برین نمی
 و آنکه ذات او مقتضی بر وجود برین نمی
 و آنکه ذات او مقتضی بر وجود برین نمی

اشکال که منسوب به وجود است
 فی مرتبه ذات من الوجود علی ما در بالا
 ان الاشیاء لا وجود لها الا بالاعتقاد
 فی مرتبه ذات من الوجود علی ما در بالا
 ان الاشیاء لا وجود لها الا بالاعتقاد
 فی مرتبه ذات من الوجود علی ما در بالا
 ان الاشیاء لا وجود لها الا بالاعتقاد

نفی جدائی و فرقیست که توهم کرده شده است در گمان مشرک میان
 خدا و سبانه و میان دیگر چیزها و اگر خیال نباشد پس نیست غیریت
 در میان حقائق اشیا پس حاجت نیست بطرف نفی چیز که در واقع
 نباشد و راستی این مقدمه موقوف است بر اثبات وحدت وجود و متمنع بودن
 تعدد و فرقی در میان خدا و دیگر اشیا زیرا که میان وحدت و تعدد نسبت
 تضاد است پس ما دامیکه وحدت ثابت نشود نفی تغایر چگونه نفی آید و تقدم
 ثبوت عقلا فاعلم ان ما زعم اکابر حکما ان اصول حقائق الاشیاء ثلثه الوجود
 والامتناع والاسکان باطل اذ مدار القسمه عندهم علی ان الشیء معنی یا یعلم و یتصور عنه
 لا یخلو اما ان یقتضی وجوده او عدمه او لا یقتضی شیا منها فالاول الواجب
 والثانی المتمنع والثالث الممكن الخاص ویرو علیه اشکالان لایندفعان و
 باید که مقدم کنیم ماثبوت وحدت وجود را از روی عقل بر ثبوت ان نقلا پس
 به آنکه بدستی که آنچه گمان برده اند حکیمان بزرگ آنکه ارکان حقیقت های
 چیزها سه هستند یکی وجوب دوم امتناع سوم اسکان این تقسیم باطل
 زیرا که در تقسیم نزد حکما بر نیست که شیء معنی چیز که دانسته شود و خبر
 داده شود از ان خالی نیست ازین حال یا مقتضی خواهد بود ان چیز وجود خود را

کلامه
 ۱۸
 چیزی که وجود است از روی باطن
 یا بر چیزی که آورده اند انبیا علیهم السلام
 یا بر چیزی که از انبیا لایزال الوجود
 یا بر چیزی که از انبیا لایزال الوجود
 یا بر چیزی که از انبیا لایزال الوجود
 یا بر چیزی که از انبیا لایزال الوجود

بعدم خود را یا مقتضی
 یا بدو بدین جهت را از وجود خود برود
 پس آنکه مقتضی نیستی خود است ممکن نیست
 و آنکه مقتضی نیستی خود است ممکن نیست
 و آنکه ذات او مقتضی بر وجود برین نمی
 و آنکه ذات او مقتضی بر وجود برین نمی
 و آنکه ذات او مقتضی بر وجود برین نمی

ثبته وبنیاد اولاد
 لا یجوز ان یكون وجوده او عدمه
 لا یضیق الوجود والعدم
 لا یضیق الوجود والعدم

مذکوره حضرت مولانا فرمودند ثم اعلم انه قد تحقق فی موضوعه ان الوجود
 حقیقه و لیس کلی و دل تحت الاعم ای لیس له افراد متغایرة لان الخارج
 و لانی الذین پس ازین بدان بدستیکه ثابت شده است در مقام خود
 که تحقیق وجود جزئی حقیقه است و کلی نیست که زیر عام دخل باشد یعنی نیست
 افراد وجود متغایر نه در خارج نه در ذهن و قد تقرر ایضاً ان الوجود واجب
 بالذات لا یحتاج الی غیره و الا لا یحتاج الی العدم و العقل بالی عنه فلا یب
 من وحدته لبطالان تعدد الواجب عند العقل و نیز به ان که تحقیق قرار نمیده
 و ثابت شده است در حکمت که تحقیق که وجود بذات خود واجب است
 یعنی اینکه محتاج نیست بطرف غیر خودش و اگر محتاج بسوی غیر باشد
 بر آنکه محتاج خواهد شد به سوی عدم زیرا که غیر وجود سوا کس عدم است و
 عقل منع میکند این معنی را که وجود سوی عدم محتاج باشد پس گریز نیست از
 وحدت حقیقت و وجود بجهت بطلان تعدد و واجب نزد عقل حاصل آنکه
 هرگاه واجب وجود ثابت شد وحدت آن نیز لازم آمد که واجب باید از یک
 نباشد و التعدد المحسوس بین الموجودات لیس بحقیقه لان التغایر بین
 لا یحصل الا باضمار امتزاج الیهما و الیها و ظاهر علی ان الشی لا یضم

ثبته وبنیاد اولاد
 لا یجوز ان یكون وجوده او عدمه
 لا یضیق الوجود والعدم
 لا یضیق الوجود والعدم

بوجودها و یباید عدم محض
 لا یضیق الوجود والعدم
 لا یضیق الوجود والعدم
 لا یضیق الوجود والعدم

لا یضیق الوجود والعدم
 لا یضیق الوجود والعدم
 لا یضیق الوجود والعدم
 لا یضیق الوجود والعدم

لا یضیق الوجود والعدم
 لا یضیق الوجود والعدم
 لا یضیق الوجود والعدم
 لا یضیق الوجود والعدم

۱۹

فإنه ينبغي أن اسمع ما يمكن من غير يكون واجب الجوداء أو كما في واجب الزنا النفس

محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله

ووجود محدود محض کلی
درین لازم آید انقلاب با هستی و ان
محال است تفاوت بین الوجود الاهی و وجود فانی
و از این جهت واجب عقل و فکر موجود اعتباری
و مسئله عند العقل فکل موجود اعتباری
او مخلوق واجب الوجود که در حد فانی
محض پس فانی نیست در بیان
دانی واجب الوجود که در حد فانی
و مسئله نزد عقل پس هر موجود فانی
باشد یا مخلوق واجب است و فانی
خلاق و مخلوق اعتباری محض است
ان اسمی با لکن گزیده مثلاً از احوال
دوسن الیم نیز با

خواهد آمد جمع شدن و نقیض که وجود و عدم است و آن محال است و همچنین موجود
زاید نیست بر وجود و اگر نه زائده شده باشد بزیادت عدم و آن نیز اجتماع نقیضین
پس ظاهر شد که نیست فرقی میان وجود و موجود دیگر از روی لفظ پس ثابت شد
و ثابت موجودات و اقتناء تعدد آن نیز فطران اختلاف الوجود دعینا و ذینا
و زائنا و مکائنا و کذا اختلاف جمیع الموجودات من السماء و الارض و ما بینهما من
البسائط و المركبات اختراعی محض کسر آب لقیته بحبه الطمان ما و اگر پس ظاهر شد
بدستیکه اختلاف وجود از روی خارج و ذین و زان و مکان و همچنین اختلاف
همه موجودات از آسمان و زمین و آنچه در میان آن هر دو واقع است از
قسم عناصر و مرکبات آن اختراعی محض است مثل یک بیابان که گمان می برد
شده آنرا آب فاطلاق الحقیقه حقیقه علی الوجود فقط و علی نقیضه هو عدم
الحض و امتنع مجازا پس اطلاق لفظ حقیقت و ذات و ما هیست از رو
حقیقت بر وجود است و پس اطلاق آن بر نقیض وجود که عدم محض و متنع است
صرف از روی مجاز است فالوجود یجب دامه اسی لاتیجا و زالی لعدم محض صلا
ولا یصیر معدوما محضا مطلقا و الا لیزم الانقلاب هو باطل پس وجود
واجب است و دامه او یعنی در نیکنزد وجود بطرف عدم محض هرگز نمیگردد

و من الهوان ارا و جند و اسفینکون
واجب الوجود بیا و کان واجب الوجود
فانتقل من مرتبه الی مرتبه حتی دندنی
پیدا کنی یعنی که نامزد کنی پیغمبر و مشرک
بر ملامت گشت بوحسید استخوان و رزان

حکیم
چو کبریا

حال خاک و از خاک آب و از آب بار
و از بار آتش و از آتش شعله و از شعله جود
پس خواب بود و از آن بیدار شد
تا ابد و بود و واجب از آنکه بود و شد
و از آنجا که بود و شد و از آنجا که بود و شد

نکته

[illegible]

بالعدمها كما لا ينعدم وجود زيد في حياته بانتهائه من الصبا الى الشباب
 ومن الشباب الى الشيخوخة فظهر ان انقلابه من ندية الى ندية اخرى
 لا يغير في وجوده ووجوبه ويعبر عن مثل هذا الانقلاب بتغير الاعتباري بالمكان
 الخاص والافاشي مالم يجب لم يوجد وجدانته لو لم يكن خصوصيت شخص وان
 خصوصيت اعتباري محضت منعدم نمیشود ووجود از انعدام آن خصوصيت
 چنانچه منعدم نمیشود ووجود زيد در زمان حياتش سبب نقل کردن او از
 بطرف جوانی و از جوانی به پیری پس ظاهر شد بدستیکه انقلابش از
 خصوصيت تشخص بطرف خصوصيت ديگر ضرر نمیکند در وجود و وجوب آن
 و تغيير کرده می شود از مثل همچو انقلاب و تغيير اعتباری با مکان خاص
 و گرنه مقررت که شی ما دامیکه واجب نمی شود بوجود نمی آید و اما نقل من
 الکتاب ما يدل علی الجمع بين الاشياء كلها و بیه جانه قوله تعالى هو الاول
 و الآخر و الظاهر و الباطن او جميع الاشياء كلها او جزئاً کلیاً او جزئاً محسوساً
 او معقولاً حسناً او قبيحاً منحصراً في هذه الاربعة فماترك شيئاً الا و دخله في عبارة
 و اما اثبات وحدت وجود از روی نقل پس از کتاب مجید کلامیکه دلالت
 کند بر عنيت در بیان همه اشیا و میان او و تعالی قول خدای عزوجل

[illegible]

محرم الحرام
سید باداگان موصوفان سیرالرائدین
کل الیہ باحق و فوکان سیرالرائدین
فانی قلوبهم و جوارحهم و اولادهم
فی محبتکم کتبائے شمس و مسیح
شیخ محمد سعید بن اسماعیل و اولادهم
اسماء و اولادهم

[illegible][illegible]

و صوفیه و عنوان الله علیه السلام
 است کتاب و سنت و اقیانوس حکمت
 حضرت مولانا پیر و سادات
 نگارنده اند و این مطبوعات حکمت
 است فی و نازان نفوس و ده اند
 و انما شمع ناعن ساق الحیدر
 الرسل علیهم السلام و بعض الصوفیه
 قد تعبدوا بالظاهر الحق و الصوفیه
 و المراد من اقوال العلماء و الصوفیه

و هم بغیرت میان خدا و میان ممکن که مقابل است در مذکور اند اعوام
 می نهست که هیچ آیات مذکوره دلالت میکنند بر غیرت صریح اما بطلان
 هیچ فهمید ظاهر است بر کسی که از قواعد اصول و وجوه نظم قرآن و طرق
 دلالت واقف است فیجب علی المناظر مع کلامنا ان مثبت الغیرت با حکم
 من الکتاب و سنته دون غیرهما ماذکرنا و لا یناظر مثل اقوال الکفار و
 ما وجدنا علیه ابا و بنا و لا با قول العلماء و الصوفیه الذین لم یخرجوا عن لقمه
 الوهم و التقليد پس واجب است بر کسی که مناظره کند با کلام ما اینکه
 ثابت کند غیرت را از حکم قرآن و سنت نه برای حکمات کتاب و
 از جنس آیات مذکوره و نیز واجب است که مناظره نکند با مثل اقوال
 کفار چنانکه می گفتند که این مذهب است که یافتیم بران آبا و خود را
 و نه با قول علمای ظاهر و صوفیای نیکه خارج نشدند از رسن و هم و پیرو
 محض لا با جعلنا الصوفیه قدست اسرار هم علی جانب اینچنین
 علی جانب الیسار و الا و ما هم الفاسده تحت افداسنا و جعلنا الکتاب
 و سنته الذین سیقانی التوحید فقط حکما اما منادون فی آخره و ابتدای
 بن التوحید بال حکمات من الکتاب و سنته زیرا که ما گردانیدیم

و صوفیه و عنوان الله علیه السلام
 است کتاب و سنت و اقیانوس حکمت
 حضرت مولانا پیر و سادات
 نگارنده اند و این مطبوعات حکمت
 است فی و نازان نفوس و ده اند
 و انما شمع ناعن ساق الحیدر
 الرسل علیهم السلام و بعض الصوفیه
 قد تعبدوا بالظاهر الحق و الصوفیه
 و المراد من اقوال العلماء و الصوفیه

و صوفیه و عنوان الله علیه السلام
 است کتاب و سنت و اقیانوس حکمت
 حضرت مولانا پیر و سادات
 نگارنده اند و این مطبوعات حکمت
 است فی و نازان نفوس و ده اند
 و انما شمع ناعن ساق الحیدر
 الرسل علیهم السلام و بعض الصوفیه
 قد تعبدوا بالظاهر الحق و الصوفیه
 و المراد من اقوال العلماء و الصوفیه

و صوفیه و عنوان الله علیه السلام
 است کتاب و سنت و اقیانوس حکمت
 حضرت مولانا پیر و سادات
 نگارنده اند و این مطبوعات حکمت
 است فی و نازان نفوس و ده اند
 و انما شمع ناعن ساق الحیدر
 الرسل علیهم السلام و بعض الصوفیه
 قد تعبدوا بالظاهر الحق و الصوفیه
 و المراد من اقوال العلماء و الصوفیه

و صوفیه و عنوان الله علیه السلام
 است کتاب و سنت و اقیانوس حکمت
 حضرت مولانا پیر و سادات
 نگارنده اند و این مطبوعات حکمت
 است فی و نازان نفوس و ده اند
 و انما شمع ناعن ساق الحیدر
 الرسل علیهم السلام و بعض الصوفیه
 قد تعبدوا بالظاهر الحق و الصوفیه
 و المراد من اقوال العلماء و الصوفیه

مکتوبی عیب های سنگ بسی اومی نمود و عیب دان از عیب دان
 بوی نه برده چون خدا خواهد که پرده کس و نرد و سیلش اندر طغنه پاکان بر
 و رخدا خواهد که پوشد عیب کس بکم زند و عیب میوایان نفس
الوصل الاول فی بیان اثبت علیہ الکلمة الطیبة احالا علم ان الکلمة الطیبة کلمة
 علی امور قد خفی غالبها علی اکابر العلماء شرقاً و غرباً سلفاً و خلفاً الاول کلمة
 لا اتی لتفی الخمس و الثانی همه المنکوره و الثالث خبر بالمخدوع و الرابع التفرقة
 علیه مای الخمس کلمة الاستغناء و السادس فهم المفرغ و السابع کون صاحب
 من قلیل قصر الموصوف علی الصفة دون بعکس و کون بقصر قصر قلب و ان الافراد
 و الثمین و الثامن انه شتمل علی حکمین ارجا با و سلبا و التاسع انها ترجع الی کلین
 سالتبه و موجبه و العاشر انها محکم من محکمات القرآن دون غیره من قسام
 انظم و لابد لمعرفتها مع و لا یلها من بصیرة فی النحو و المعانی و البیان و الهلغة
 و من الاصول و المیزان و التفسیر و الحدیث و لما کان بعض الامور الاول موقوف
 علی القصر و الاستغناء فلیقدم ذکرها علی الاخر و وصل اول در بیان اجمالی جمل
 است که شتمل است بران کلمه طیبه بدانکه لاله الاله شتمل است بر چند امر که تحقیق
 منفی مانده است اکثری الا ان بر علمای عظام از شرق تا غرب از سلف تا خلف

اول فصل اول
 در بیان عیب های سنگ بسی اومی نمود و عیب دان از عیب دان
 بوی نه برده چون خدا خواهد که پرده کس و نرد و سیلش اندر طغنه پاکان بر
 و رخدا خواهد که پوشد عیب کس بکم زند و عیب میوایان نفس

بسم الله الرحمن الرحیم
 در بیان عیب های سنگ بسی اومی نمود و عیب دان از عیب دان
 بوی نه برده چون خدا خواهد که پرده کس و نرد و سیلش اندر طغنه پاکان بر
 و رخدا خواهد که پوشد عیب کس بکم زند و عیب میوایان نفس
 اول فصل اول
 در بیان عیب های سنگ بسی اومی نمود و عیب دان از عیب دان
 بوی نه برده چون خدا خواهد که پرده کس و نرد و سیلش اندر طغنه پاکان بر
 و رخدا خواهد که پوشد عیب کس بکم زند و عیب میوایان نفس

اول فصل اول
 در بیان عیب های سنگ بسی اومی نمود و عیب دان از عیب دان
 بوی نه برده چون خدا خواهد که پرده کس و نرد و سیلش اندر طغنه پاکان بر
 و رخدا خواهد که پوشد عیب کس بکم زند و عیب میوایان نفس

[illegible]

ایک روز حضرت علیؓ نے فرمایا کہ میں نے اپنے رب سے

از ان دو فن و علم که
عالمین مشتق از پنج جوهر
از چهار صفت که در
باله و نورانی است
نقطه و نقطه و بی
اینهاست که کتاب
پنج المیزان است که
او در درگاه بود
ای الکلی که
السیاقی که
عالم الفقهی که
او در کتب که

و منتهی قصر با تمام ان در وصل ثانی گذشت و لا کابر فن الاصول سنه
 بنوالباب مذاهب المتفصل اولاً حتی یفنیح فاعلم فی کل مذهب و برای
 علمای عظام فن اصول در باب استثنای مذہبی چند است که بدان سبب
 راسه خود رفته اند پس باید که تفصیل کنیم اول ان مذاهب تا واضح
 شود غلطی علماء در مذہب که تحقیق خود یا اختیار نموده اند الاول ان
 المفرغ کیون سقط فقط کما قال صاحب المسلم او المفرغ متصل الثاني
 ان السقط لا یقع فی الکلام البلیغ والثالث عدم تعینهم المخذون
 فی المفرغ والرابع عدم تعینهم القرینة الدالة علی المخذون الخامس
 ما ذهب الیه بعضهم ان استثنی سکوت عنه و لیس احکم الا فی جانب استثنی
 منه مذہب اول اینکه مفرغ متصل میباشد و لیس چنانکه صاحب سلم گفت
 زیرا که مفرغ صرف متصل است و مذہب دوم آنکه منقطع واقع نمیشود در کلام
 بیغ و سوم معین نه کردن علمای مخذون را و مفرغ یعنی در هر
 مفرغ تقدیر جدیدی بلاتعین میگویند چهارم معین نه کردن ایشان
 است قرینه را که دال باشد بر مخذون و مفرغ و خیم مذہبی است
 که رفته اند بدان بعضی علماء بر سببیکه مستثنی سکوت کرده شده است

ای الکریم
السبق
عالم الفی
ادکل
منع
دع
آن
فوا
نعم
بجند
است
آن
شکر
تبعین
نیز
آنکه
شکر
و
نعم
خیر

[illegible]

وینخواهد بود در نه عالمین
نمودگار اوله منزه و عالم است
اینا یعنی نیست بودی المومنین در نیست
دقیقاس کن بر این آیت است
محمود و المومنین است برای قیامت
فقیه و المومنین است برای قیامت
وینخواهد بود در نه عالمین
نمودگار اوله منزه و عالم است
اینا یعنی نیست بودی المومنین در نیست
دقیقاس کن بر این آیت است
محمود و المومنین است برای قیامت
فقیه و المومنین است برای قیامت

[illegible]

از انحال عامه بانه لفظ موجود حاصل بحسب دلالت کردن نفی بر غیر مانند لاله
الا اله یعنی نیست مجبوری موجود مگر اله تمام شقوقی جامی قدس سره است
و به ابطال ان فی هذا البیان محسوسه اعطاء الاول انه آورد مثال نفی صفت جنس
من تلقا لفظه و حکم بالخصاص یعنی لانی صفت جنس و لم یطیر الی ابلغ الکلام
و به کتاب اله انفریز العلم انه محمول من نفی جنس بلا هذه كما مر من الامثلة
القرآنیة اذ لا معنى لنفی جنس الا نفی وجوده و بسبب بطلان قول جا قدس سره
السامی نیست بدستیکه در بیلین جامی علیه الرحیم بنوع غلطی است اول آنکه آورد جامی
مثالی بر جنس صفت جنس از خیال خود و حکم کرد بر انحصار نفی لا در صفت جنس و
نظر نکرد بطرف اینج ترین کلام که آن کتاب خدای غالب و توانا است که تحقیق
کتاب مجید پر است از نفی جنس همین حرف لا خیال که گذشت از اشته قرآن
بجواب لایب فی الذییر که نیست معنی نفی جنس مگر نفی وجود جنس و ان نفی
المقدر فی کل من لایب فیه و لا رقت و لا فسوق و لا جدال فی الحج و لا اکراد
فی الدین و لا غیر فی اکثر من نجوم و لا علم لانا و لا طاقه لنا هو الموجود او شئو فلا هذه
نفی جنس الیه فسوق و الجدال و لا اکراد و انجیر و العلم و الطاقه و من صفت
از او آید نفی جنس لاجل لفظه و من صفت فلا يقال لاجل موجود مقوید علی نفی

[illegible]

فان الخطا في ان لا يذره كذا يكون صفى صفتا بحسن قلايل يكون نفى موصوف انجس انجس انجس

[illegible]

و قوله تعالى على الاشترک اللفظی انه لا یستعمل فی کل من معینہ
 الا بالقرنیۃ لفظہ معین کما یجوز تحقیق لفظہ و کلمہ الا است بدانکہ
 تحقیق لفظہ اطلاق کردہ میشود صرف با شترک لفظی بر دو معنی یکی
 ذات باری تعالی و دوم ممکن موجود و الی دلیل بر شترک لفظی این
 بدینیکہ استعمال کردہ نمیشود و الی در یکجا از دو معنی خود مگر تقریبی کہ در ال
 بر معنی مراد شترک لفظی عبارت از معین است کہ برای یک لفظ معنی متعدد باشد
 و استعمال نکرد در یکجا از آن بدون قرنیۃ همچو لفظ معین کہ موضوع است
 برای آفتاب و ششمه و زرد و کبر و غیره و بنا سبب مقام معنی مراد نمید
 میشود و معین است لفظہ نحو قوله تعالی ما تعبدون من بعدی قالوا البعد
 الیک و الہ ابائکم ابرہیم و اسمعیل و اسحاق الہا و احدا فانہ مستعمل
 فی الحق تعالی شأنہ بقرنیۃ الاضافۃ و التوصیف بالوحدہ و قالوا لا تدرن
 انکم فادہ مستعمل فی ممکن المذکور من الاصنام بقرنیۃ الجمع و الاضافۃ
 مانند قول خدا می تعالی حکایت از یعقوب علیه اسلام چه چیز را خواهید پرستید
 پس از من گفتند فرزندان یعقوب و ما هم پرستید خدا می ترا و خدا می جد و پدر
 ترا کہ برای ہم و اسمعیل و اسحاق هستند چنان معبود کہ یکانہ است پس بدینیکہ لفظ الہ

و قوله تعالى على الاشترک اللفظی انه لا یستعمل فی کل من معینہ
 الا بالقرنیۃ لفظہ معین کما یجوز تحقیق لفظہ و کلمہ الا است بدانکہ
 تحقیق لفظہ اطلاق کردہ میشود صرف با شترک لفظی بر دو معنی یکی
 ذات باری تعالی و دوم ممکن موجود و الی دلیل بر شترک لفظی این
 بدینیکہ استعمال کردہ نمیشود و الی در یکجا از دو معنی خود مگر تقریبی کہ در ال
 بر معنی مراد شترک لفظی عبارت از معین است کہ برای یک لفظ معنی متعدد باشد
 و استعمال نکرد در یکجا از آن بدون قرنیۃ همچو لفظ معین کہ موضوع است
 برای آفتاب و ششمه و زرد و کبر و غیره و بنا سبب مقام معنی مراد نمید
 میشود و معین است لفظہ نحو قوله تعالی ما تعبدون من بعدی قالوا البعد
 الیک و الہ ابائکم ابرہیم و اسمعیل و اسحاق الہا و احدا فانہ مستعمل
 فی الحق تعالی شأنہ بقرنیۃ الاضافۃ و التوصیف بالوحدہ و قالوا لا تدرن
 انکم فادہ مستعمل فی ممکن المذکور من الاصنام بقرنیۃ الجمع و الاضافۃ
 مانند قول خدا می تعالی حکایت از یعقوب علیه اسلام چه چیز را خواهید پرستید
 پس از من گفتند فرزندان یعقوب و ما هم پرستید خدا می ترا و خدا می جد و پدر
 ترا کہ برای ہم و اسمعیل و اسحاق هستند چنان معبود کہ یکانہ است پس بدینیکہ لفظ الہ

و قوله تعالى على الاشترک اللفظی انه لا یستعمل فی کل من معینہ
 الا بالقرنیۃ لفظہ معین کما یجوز تحقیق لفظہ و کلمہ الا است بدانکہ
 تحقیق لفظہ اطلاق کردہ میشود صرف با شترک لفظی بر دو معنی یکی
 ذات باری تعالی و دوم ممکن موجود و الی دلیل بر شترک لفظی این
 بدینیکہ استعمال کردہ نمیشود و الی در یکجا از دو معنی خود مگر تقریبی کہ در ال
 بر معنی مراد شترک لفظی عبارت از معین است کہ برای یک لفظ معنی متعدد باشد
 و استعمال نکرد در یکجا از آن بدون قرنیۃ همچو لفظ معین کہ موضوع است
 برای آفتاب و ششمه و زرد و کبر و غیره و بنا سبب مقام معنی مراد نمید
 میشود و معین است لفظہ نحو قوله تعالی ما تعبدون من بعدی قالوا البعد
 الیک و الہ ابائکم ابرہیم و اسمعیل و اسحاق الہا و احدا فانہ مستعمل
 فی الحق تعالی شأنہ بقرنیۃ الاضافۃ و التوصیف بالوحدہ و قالوا لا تدرن
 انکم فادہ مستعمل فی ممکن المذکور من الاصنام بقرنیۃ الجمع و الاضافۃ
 مانند قول خدا می تعالی حکایت از یعقوب علیه اسلام چه چیز را خواهید پرستید
 پس از من گفتند فرزندان یعقوب و ما هم پرستید خدا می ترا و خدا می جد و پدر
 ترا کہ برای ہم و اسمعیل و اسحاق هستند چنان معبود کہ یکانہ است پس بدینیکہ لفظ الہ

و قوله تعالى على الاشترک اللفظی انه لا یستعمل فی کل من معینہ
 الا بالقرنیۃ لفظہ معین کما یجوز تحقیق لفظہ و کلمہ الا است بدانکہ
 تحقیق لفظہ اطلاق کردہ میشود صرف با شترک لفظی بر دو معنی یکی
 ذات باری تعالی و دوم ممکن موجود و الی دلیل بر شترک لفظی این
 بدینیکہ استعمال کردہ نمیشود و الی در یکجا از دو معنی خود مگر تقریبی کہ در ال
 بر معنی مراد شترک لفظی عبارت از معین است کہ برای یک لفظ معنی متعدد باشد
 و استعمال نکرد در یکجا از آن بدون قرنیۃ همچو لفظ معین کہ موضوع است
 برای آفتاب و ششمه و زرد و کبر و غیره و بنا سبب مقام معنی مراد نمید
 میشود و معین است لفظہ نحو قوله تعالی ما تعبدون من بعدی قالوا البعد
 الیک و الہ ابائکم ابرہیم و اسمعیل و اسحاق الہا و احدا فانہ مستعمل
 فی الحق تعالی شأنہ بقرنیۃ الاضافۃ و التوصیف بالوحدہ و قالوا لا تدرن
 انکم فادہ مستعمل فی ممکن المذکور من الاصنام بقرنیۃ الجمع و الاضافۃ
 مانند قول خدا می تعالی حکایت از یعقوب علیه اسلام چه چیز را خواهید پرستید
 پس از من گفتند فرزندان یعقوب و ما هم پرستید خدا می ترا و خدا می جد و پدر
 ترا کہ برای ہم و اسمعیل و اسحاق هستند چنان معبود کہ یکانہ است پس بدینیکہ لفظ الہ

علامه در محل کردن این بیان لفظ الله را بر مشترک معنوی بوی معبود مطلق که شامل باشد و
 و ممکن هر دو را محل کردن بعضی را که بر معنی معبود بحق یا واجب از روی حقیقت و
 بر معبود باطل یا ممکن از روی مجاز زیرا که هرگاه ثابت شد اشتراک لفظی در این مثال
 نفی باطل شد اشتراک معنوی و نبودن الله معنی حقیقی و بعضی مجاز معنی مجازی دارد
 بعضی جای دیگر ایضا اذ لا یستحق الا اشتراک اللفظی فلا بد من توحید المهر اوس المملو
 المذكور فی المذلول و هو لا الله الا الله و اولیة فی الوجوب فخطا و الا مکان فقط او علی
 الاختلاف بینما فیما لا یصح التقریب اصلا و علی الخصص من طرف و العموم من طرف
 آخر لا یمیز او نیز بدقیقه چون تحقیق شد اشتراک لفظی پس ناگزیر است از تحدید کردن این معنی
 مراد از لفظ الله که مذکور است در مذلول معنی لا اله الا الله و دلایل آن همچو لوکان فیما
 الله الا الله فستاد و وجوب صرف یا امکان صرف خلاصه اینکه لفظ الله که در کلمه غیر
 است و در اول آن نیز واقع است ناگزیر است که معنی آن در هر دو جا یکی نباشد خواه ممکن
 واجب استی زیرا که بر تقدیر اختلاف در امکان دو وجوب در مذلول و اولیة درست
 شود پس در تقریب هرگز و تقریب در مناظره گذارند دلیل است موافق بر عا و وجوب درست
 نیامدن تقریب همین است که اگر دیگر لفظی ممکن است و در دلیل مذکور مثلا از مفسد
 بر تقدیر تعدد الواجب باشد پس از بطلان تعدد واجب نفی ممکن چگونه خواهد شد

تقدیر خصوصاً واجب و غیر واجب
 و وجوب و غیر وجوب
 و امکان و غیر امکان
 و محال و غیر محال
 و غیره

تقدیر معبود واجب و غیر واجب
 و امکان و غیر امکان
 و محال و غیر محال
 و غیره

علامه در بیان این که
 و امکان و غیر امکان
 و محال و غیر محال
 و غیره

۱۰۰

التاميل التي اتهم لها عاكفون ولا تدرن كالحكم ولا تدرن دوا ولا سوا عا
ولا يوث ويوق ونسرا وفس فمذه الاقوال بدلالة المقام وحققي الحال
نزل ولا لا قطعية على ان المراد من المنكود بسم الاصنام والادوثان فالصنم والوثان
والتتمثال والاله بمعنى احد بنات فاروقه استحق من المنكود وضع عرافه و
بلا بنية فلا يسمع اصلا وقياس كن برهديات مذكوره اين ايات را كلى انيك
بجواى محمد كه اى كافران عبادت نيكتم من چيزى را كه مى پرستيد شما بس
چيزى كه انرا عبادت ميكرد و مذممه كان بهين اصنام ممكنه بودند و چنين قول
خدا سى پاك حكايت از ابراهيم عليه السلام را يا ميكيريد شما بتان را سجدو غير خدا
و ديگر انيكه خدا را دور دارم و فرزند ان مرا از نيك عبادت كنتم اصنام را و ديگر
انيكه پرستيد تا پاكي را كه عبادت از بتان است و ديگر انيكه چيست اين صنومي
كه شما براى انها گوشه گرفته ايد و ديگر انيكه برگزگنه ايد معبودان خود را كه بخود
پرستند و نخواهيد گذاشت و در او شجاع را و يوث را و يوق را و نسرا را كه
نام بتان است و قياس كن بر اين ديگر آيه ت را كه در ان لفظ اله آمده پس
انيهم اقوال بدلات مقام و خوايش حال مخاطب موافق استعمال ايات
ميكنند از روى دلالت قطعي بر انيكه مراد از انكه بهين بتان ممكنه اند پس لفظ هنم و تون

[illegible]

[illegible][illegible]

1

ففي الدنيا ليس من الاشرار فالله ليس بالظالم
ويفيض في الدنيا ليس بالظالم
موجود فنفيق الاول بعينه الله موجود
موجب وجوده في الماضي من الاول بوجوده
زعموا ان الله لا يولد ولا يموت
كرويه مستنده ووجه غلط الكلام في سابقه

بر این است پس دلیل مذکور در بیان
در آن روش و در مورد و در بیان
در آن روش و در مورد و در بیان

والله اعلم بالصواب

المعنى لا فهو ظاهر وان سبق لفان اصل التخصيص والتاويل فهو النص
وان لم يحتمل النسخ فهو المفسر لا لا يحتمل النسخ فهو المحكم انما مقتضى عبارات
اگر ظاهر است معنی آن و سیاق نگزده شده است کلام برای آن معنی
پس انچه قسم انظم ظاهر می نامند و اگر سوق کرده شده است کلام
برای معنی متبادر و ظاهر و محتمل است عبارت تخصیص و تاویل را پس این
قسم را نص میگویند و اگر محتمل نیست برای تاویل و محتمل است نسخ را یعنی
معنی ظاهر متبادر و منسوخ تواند شد بدلیل دیگر پس انقسم را مفسر میگویند و
عبارتی که معنی آن ظاهر است و قبول نمیکند تخصیص و تاویل را و احتمال نمیدارد
نسخ را پس آن قسم محکم است پس در قسم محکم ظهور معنی مراد و سوق کلام
بجهت آن معنی و عدم جواز تاویل و تخصیص و نسخ ضرر است و لا ینفی آن
ماید علی توحید الباری لمن الکتاب المجید و المستحب ان یکون محکماً
اولاً جائز ان یکون ظاهر العدم السوق فیه و وجوب السوق فی التوحید
والانصاف والا لا شکی فی التوحید قطعاً و یقیناً البقاء الاحتمال فیه و لو ضعیفاً و لا مفسراً
لا احتمال للنسخ و التوحید مالا یقبله اصلاً فحجب ان یکون محکماً مخفی مباد و بدستیکه
کلامی که لالت میکند بر توحید خدا تعالی از قرآن مجید و حدیث شریف و ارجح است

از اقسام رنگم که جایز نیست از یکدیگر باشد
در آن قسم دوم که بپایان بودن حق
نقص باشد و در آنجا نیست که کلام واحدی
و وجودی معین و محبت باقی ماندن از حال
در آن اگر چه در آن احوال ضعیف باشد و یک
سبب و موضوعی از حال تعیین حاصل نیست
و نیست جایز از یکدیگر باشد و محبت
در آن و وجود از آن قسم است که واجب
است که آن را در آن قسم است که واجب

فَقُولْ بِنِيكَ بِخَيْرٍ وَأَهْلًا بِحَسْبِ
أَهْلِكَ مَا تَدْرِي بِأَهْلِكَ عَلَى التَّوْحِيدِ
مِنْ الْكُتُبِ الَّذِي يَمِيلُ عَلَى التَّوْحِيدِ
إِلَّا السُّورَةَ الْكَافِرُونَ وَالْكَافِرُونَ

قوله سبحانه والاله
لو كان ضحكنا التمسنا الى الله فمفسد
منعوا التمس كما يكرهون اذا التفتوا الى ربهم
على الله كما يحبون
الحق من الله

لو كان يولد الله ما ولد وما خلق نفس محمدية نواميس وكنوز

که دلالت میکند بر توحید خداوند
یگانه و بی شریک و یار

فان یومودان یوم فدا

[illegible]

[illegible]

مسألة واما المفسرون في قوله تعالى وانعم اذا هو الى نعمهم اليها

[illegible]

۱۰۰ دیوبند کے فضلاء

چگونه آله واحد متو اندر شد یا اینکه اله واحد چگونه عین معبودان کثیر خوانند
پس اگر مشرکان نفاق کلمه غیرت الهی را بخدای سبحانه موافق زعم خود با همسند
وجه استکبار و استعجاب چه بود و مبطل تاویل القاضی البیضاوی بقوله اصل
الالهیه التي كانت لهم للواحد انتی حاصله اجعل الالهیه لمشتکره کثیرین جمع
الالهیه محصا باله واحد ان بذلشی عجاب پس باطل شد تاویل القاضی صیادی رحمه الله
تعالی که گفت در معنی آیه مذکوره ای اگر دانید محمد الوثنی را که بود برای معبود
خاص برای اله واحد که آن خداست حاصلش انیکه ای اگر دانید محمد الوثنی
مشتکره تمامی معبودان را مختص معبود یکتا این امر بر آئینه خیر عجبست و ظاهر
همان است که در صدر گذشت و تطبیق علی التوحید قول موکد باقیه نیز محکم
والذی نفس محمد میده لوانکم ولتیم یحیل الی الارض السفلی لمبط علی الدنم
فرا هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو کل شیء علیم و تطبیق میشود
بر توحید قول نبی ماکه موکد بقسم است و آن انیکه قسم خدا انیکه خدایات محمد به
قدرت اوست بدیستی که اگر شما و کواند ازید بر سر بسوی زمین زیرین
هر انیکه میفند بر خدای سبحانه بعد ازین خوانند بطریق استشهادیه الاول والا
الخ یعنی اوست اول و اوست آخر و اوست ظاهر و اوست باطن و اوست

[illegible]

لم يحصل لنا الا من كلامه عليه السلام واذا ارتفع عصمة من كلامه ولو سماها بطل
 بطل قطعية كون الكتاب كتاباً فيطل عصمة الكتاب ايضاً فالتخصيص بالكتاب
 يبطل عصمة ايضا فتبين ان سبب نزول قوله تعالى ماضل صاحبكم الم لا ليل القدر
 صلح قوله الحق مخصوص وبه لا اله الا الله اني قومه وهم اهل اللسان فاذا
 ما هو المراد منه من الجمع والعينية بين الالامة وبين سبجانه فقالوا ما قالوا
 قوله من محمد دعوى لكون الجمع كمال خلاف او ما هم فرد هم البد سبجانه لقبوله
 جواب كويم كبر تقدير عدم تعلق ينطق بالكلام سابق از دو حال خالی
 که مراد از منطوق یا عام از کتاب و سنت است یا خاص بر تقدير عموم وارد
 میشود بر آن آیاتیکه دال بر صدور زلات از حضرت هستند یکی از ان
 عفی الله عنک لم اذنت لهم است بمعنی اینکه در گذر خدا از تو چرا اذن دادی
 برای آنها دوم یا ایها النبی لم تحرم اهل الکتاب است ای آنکه مناجایی چرا
 حرام میکنی چیزی که حلال کرده است خدا برای تو سوم قصه سازی بدر که
 مشهور است و سومی آن خلاصه ایراد اینکه اگر همه منطوق انحضرت بوحی بودی
 عتاب بای مذکور چرا دار کردیدی و اگر تخصیص کرده شود مراد منطوق کتب است
 مجید چنانکه تخصیص کرده است قاضی میباید پس دارد میشود بر آن اولاً اینکه نسبت

[illegible]

فصل المباحی قدیس سرور افغانی
پیچیدہ و پیچیدہ جادو و جادو
مسیحیہ قدس

تسکون ظاهره نه ليس في الضموم المذكور الا انكار الاسن جبه الجمع والوجه
بين الارض من السفلى وبينه تعالى والمخاطب نيكه شديد الانكار لكمال
استباده في الوهم فلما اكد صلى الله عليه وسلم بالقسم وظاهر است
انكسار نيت ورمضون حديث مذکور انکار مگر از جهت نصيت ووحش
بان زمين وبيان خداي سبحانه ولبو ومخاطب که انکاری کرد واورا
انکار شديد بسبب کمال بعيد دانستن مخاطب نصيت مذکوره را در وجود
پس از دين محرکه که فرموده ضموم مذکور را قسم و بهمين جهت استنشاد و
مآييه به اول اول والاخر الم وعلی الاقتداء بالکين موفی بهذا الضموم قال العار
الجاهلي قدس سره السامی رخ والهدیه دست ثم باندر همه دست ورا والجاهلي
ظاهراً فی التأكيد علی الرسول مباداة قسم لقبيل لان تولد باطناً سوکنة باطن
ايضا احدها المذكور فی کلامه ونامينها المذكور فی کلامه سبحانه اذ قال الله
والنجم اذا هوى ما ضل صاحبكم وما غوى اى ما ضل باقاده الجمع طر الا الا
صاحبكم وما غوى فيه اى فی الجمع ما ينطق قوله المخصوص لا اله الا الله من
ان هو ان منطوقه الخاص لا اله الا الله الا وحى فاقسم الله سبحانه
بانه صلى الله عليه وسلم ما ينطق بما يلقى اليك من قوله لا اله الا الله من

[illegible][illegible]

در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است

و این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است

و اما لهذا قسم لان التاویل المذكور لعین منکر فضلا عن شریک الانکار فمفید لا یکون
 کلام فصیح العرب بلینا لکوف بالمد من هذه العقيدة و نیست مراد انفس و مر
 انین قول یعنی از بسط علی التاویل بدین وجه که مفید و لو بر علم خدا و قدرت
 خدا و سلطان خدا چنانکه گفت محدث ترمذی رحمه الله و تاویل حدیث مذکور
 ای علی علیه و علی قدرته و سلطانه و تقلید کرد و در او اعلی طوهر و اگر نه یعنی
 اگر تاویل مذکور مراد بودی هر آینه سوگند بخوردی منیر که تاویل مذکور نیست
 انکار کرده شده چه جای ای که شدید الانکار باشد لعین بیوقت لازم می آید
 که نباشد کلام فصیح العرب بلینا پناه بخدا از هر عقیده و ایضا لو کان مراده
 التاویل المذكور لاسیما علی بان قرره الله علی کل شیء قدیر و الله اعلم
 علیم و الله غالب علی امره لیکون مطابقا بالتاویل دون ان قره الاول
 والاخر و الطاهر و الباطن لان هذا المقروضو کج کل شیء علیم لا دخل له فی الاستشهاد
 علی التاویل المذكور و هو طاهر و نیز اگر مراد آن حضرت فنا و یل مذکور بودی آنرا نیز
 استشهاد کردی بران بخواندن مثل این آیات یعنی و الله کل شیء قدیر الخ
 تا اینکه مطابق میشد تاویل مذکور نه اینکه خوانند هو الاول الخ زیرا که این آیات
 خوانده شده سوی کل شیء علیم و حق و در استشهاد ندارد بر تاویل مذکور و ان برا

و این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است

و این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است

و این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است

و این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است

[illegible]

از کفر و شرارت
پیش قبول خدای عزوجل
کردیم هر چه خود را دوست داشتیم
باین دست بر می آورید و بیکدیگر
مستحقان و بیگانهان بر سرینکاه انسانیت
ظاهر کنند و بسیار باوان مخلص اینها

من العجوة والابنم قهر سجاد علی المرتضی
 مثل قهر اول در شان ائمه علی مرتضی
 ست لیلک و سحر و جادو و کرم و
 غلام بی بی جزو نیست و اگر کسی
 فطرت در شان نباشد لازم می آید
 بند بودن خدا می تواند بود بجان
 لازم خواهد آمد غرض بیان از کرم
 و بیان غرض از کرم و کرم
 فقه علی الاول کلام به انفس الکریم

عن جمال شافعي قصص الدول فقط على النفاذ في رسم الملك - المحمد

فقط على الاول دون العكس

فـ وهذا اند فل ع قول التفتا

فانزع ما قال الضمائر في بن بنو ابي القهر الحقيقه محال

فـ. وهذا اندخل قول السقيا

لما اصل فقط و هو المقصور عليه من المد سجاده فحجب ليس للصفة المنفصيه
مصدّق حتى يتصور ان لها نقباً و هو من اللغى لا يمكن ان فيها الخ و وجه
ان دفاع اعتراض نقباً زاني اينك بدرستك نيت برى صف منفى لا غير الله
ايها القضي تاكه ممكن نباشد نفى آن صفت لقصر حقيقى بل رأى آن صفت
اصلى است فقط و ان مقصور عليه است يعنى خداى سجاده فقط و نيت برى
صفت منفى كه غير الله است مصداقى تاكه متصور باش اينكه برى آن صفت
است كه ممكن نيت نفى صفت مذكوره بارتفاع نقبض مذكوره فاما توهم ان لا اله
الا الله دفع لزعم الاشراك فلا بد ان يكون قطر فرد لا قصر قلب لا لا حقيقى
فقد فوج بان فى لا اله الا الله خاصه امور اثنه من الخافه تاوهم الاول انه
قد لقى ان قصر الموصوف على الصفة قصر حقيقياً لا يكا و لو جسد
او يتنوع كما عرفت و قد وجد قصر الموصوف قصر حقيقياً فيه يكون
و الثانى ان مفاده هو العميّه خلاف الوهم الضا و الثالث ان قصر القلب
فى غير لا اله الا الله لا يدفع الاشراك اذ انعكس فيه نيا فيه بخلاف عكس لا اله الا الله
فانه يستلزم الاشراك كما سيظهر فى الخاتمه الشا الله تعالى و انچه توهم كره ميشود
بدرستى كه كله طبيعيه واقع است مفرع اشراك ليس ناگزير است از اينكه باشد

[illegible]

و اما الاول فاحضر الميراث على الصفة وحقا واما الثاني

خلافت و مومنت آدم سوم ازینا فقر قلبی و غفلت
 الا الله ان فی نفسک انظر الی اربابا علیهم
 کلید منافی بیاضه اصل قیبه انجمن
 لا الا الله و حقین شان این است که
 آن علی اثر الی اربابنا غلام و در
 خانه الشیخ ابوالعلاء و در
 قهر العیسی الا الله فقط و افکار
 اینجا کافران و غیره و غفلت
 غیره باینکه استند و فقر قلب
 الی اربابنا غلام و در

اولا وعبارة ثمين الاضمار وبنية جازية
او ربك فانه كلف التخييل وودعها
فانظر في الاماكن قلنا لا اله الا الله
عند جميع الامم ان لا اله الا الله اي سبي
ابن من خاتون دعي الى الفناء فذكر
استشرك راوي عن الامام العباس
كله بل وادعى في الامام العباس

فمن قد حقق عند جميع الامم ان لا اله الا الله وانه لا شريك له

از ادوات مجبور ما غیر خدا نیست و هرگاه غیر خدا وجودی ندارد پس هیچ اسم
 اطلاق اسم ذات یعنی الله بر هر چیز نیک باشد ان چه را به نزد متوجه و طاعت
 خواهد آمد افتاد و چیزیکه از ان گونه نیست و ان گمان غیرت است و
 فرق خلیل بین اطلاق اسم ذات علی التبع و بین اطلاق التبع علی سبب سبب
 الاول بر جمع الی قوله والله جلشی فی خط و یکم خوانده لا اله الا الله حکما بنیاد انسانی
 گوید سبحانه محال للقبول و لا یافین الشریع الشریف به ایضا لان فی سوره الاحقاف
 بجان الاول و الاول لا یملکون حسن الادب لکونه واقعا لا شرک بنوع
 غیره و در معرفت خوانده بکلمه لا اله الا الله و بقوله تعالی فاعلموا ان الله جل جلاله
 سؤال اگر کسی گوید که هرگاه هیچ خدا اطلاق اسم ذات بر هر چیز نیک به نیست
 پس ضرورت است که هیچ باشد اطلاق هر نیک و به بر خدا می سبحانه نیز لا فرق
 و حال آنکه شریع شریف اجازت ان نداده است بلکه از اطلاق اسمی غیر
 اسم حسنی باشد نهی کرده و تا اینکه بجای حکیم خداوند تعالی را طیب شرما
 متبوان گفت جواب گوید فرق خطیم است میان اطلاق اسم ذات به تبع مثلا و میان
 اطلاق تبع به خدا می سبحانه زیرا که اطلاق خدا می به تبع مثلا بگوید که کنایه
 قول خدا می سبحانه والله جلشی محیط یعنی خدا محیط همه چیز است یعنی چیزی

اگر از ادوات مجبور ما غیر خدا نیست و هرگاه غیر خدا وجودی ندارد پس هیچ اسم
 اطلاق اسم ذات یعنی الله بر هر چیز نیک باشد ان چه را به نزد متوجه و طاعت
 خواهد آمد افتاد و چیزیکه از ان گونه نیست و ان گمان غیرت است و
 فرق خلیل بین اطلاق اسم ذات علی التبع و بین اطلاق التبع علی سبب سبب
 الاول بر جمع الی قوله والله جلشی فی خط و یکم خوانده لا اله الا الله حکما بنیاد انسانی
 گوید سبحانه محال للقبول و لا یافین الشریع الشریف به ایضا لان فی سوره الاحقاف
 بجان الاول و الاول لا یملکون حسن الادب لکونه واقعا لا شرک بنوع
 غیره و در معرفت خوانده بکلمه لا اله الا الله و بقوله تعالی فاعلموا ان الله جل جلاله
 سؤال اگر کسی گوید که هرگاه هیچ خدا اطلاق اسم ذات بر هر چیز نیک به نیست
 پس ضرورت است که هیچ باشد اطلاق هر نیک و به بر خدا می سبحانه نیز لا فرق
 و حال آنکه شریع شریف اجازت ان نداده است بلکه از اطلاق اسمی غیر
 اسم حسنی باشد نهی کرده و تا اینکه بجای حکیم خداوند تعالی را طیب شرما
 متبوان گفت جواب گوید فرق خطیم است میان اطلاق اسم ذات به تبع مثلا و میان
 اطلاق تبع به خدا می سبحانه زیرا که اطلاق خدا می به تبع مثلا بگوید که کنایه
 قول خدا می سبحانه والله جلشی محیط یعنی خدا محیط همه چیز است یعنی چیزی

و الله اعلم بالصواب

و الله اعلم بالصواب

پس نسبت حاجت بگو
 اینچه بگوید و جواب دانا آنست عدد بین الملکین
 ایضا بخواه تراقی فیه یزید و سب الاقل الی
 اسم الانبیاء و اجمع علیهم الصلوة والسلام علیهم
 السلام و السلام و یوبی الی سر ساج علی فیه و اجمع
 قل و عین الملک و است اسراریم اما عدد میان
 ممکن قضیایان جدا کرده شده است در آن یک
 بیوی اثبات آن توافق و هم خود و او فیه
 فیضی بیوی آن و آنها فیضی
 فیضی بیوی آن و آنها فیضی
 فیضی بیوی آن و آنها فیضی

[illegible][illegible]

المذكور استدلال على البطلان التعدد بين المنكوريين وبينه وبينه والتعدد بين المنكوريين وبينه وبينه
وبالمعكس فقد كرر في غيره عن الآخر وقد عرفت ان المراد من المنكوريين هو المنكوريين
فقطا وعلى تقدير ارادة الواجب من المنكوريين يلزم خروج كلامه سبحانه عن
البلاغة والصدق معا فليعاف الله من هذا انما ثبت شبهة وانما لا بدليل على كونها مستلزمة
بالبطلان كردن تعدد میان آله منکوری و میان خود سبحانه وتعدد لازم بگیرد و تقایر
و تقایر تعدد در این ذکر تعدد متضمن میگردد از ذکر تقایر و همچنین ذکر تقایر بی نیاز از ذکر
از ذکر تعدد و تحقیق و اثبات از تحقیقات سابق که مراد از آله منکوری صرف ممکن است نه
واجب زیرا که بر تقدیر مراد گرفتن واجب از آله منکوری لازم می آید خارج شدن
کلام خدا سبحانه از بلاغت و صدق هر دو بنیاد بخدا از اینکه کلام خدا غیر از بلاغت
یا کاذب باشد اما خروجه عن البلاغة فلا نه على البطلان التعدد بین الواجب
وبینه سبحانه کیفی فی المقدم ان لیقال لو کان معه مثله الخ فلیقول لا الی الیقود
من فیها و ایراد جمیع منکوری و الا الله و اما خروجه عن الصدق فلا نه على تقدیر
تعدد الواجب بمنع الفساد و از فساد بها متفجع علی کونهما و علی التعدد المذكور
متفجع کونهما لیکون سببها من الاختلاف والتمتع فانما ان توافق فی المراد
تفاوت علی التعدد و ان تماثلت فیه تفاوت عنه اما خارج شدن

و توفیق علی بن ابی طالب علیه السلام

و اما فی شش از آن پس باطل شد از آنکه
و اگر حق گفت کند در آن امر ادیان
از واجب فقط از آنکه مکتور یا اراده
که هر دو از آنکه مکتور یا اراده
الواجب که سنی یقین است و در آن
مکتور که سنی یقین است و در آن
مکتور که سنی یقین است و در آن
مکتور که سنی یقین است و در آن

ما از آن ستم محال آید و هر کس که نمی‌داند بان الحالین المذکورین است
تعدد الواجب و جودهای السما و الارض ما از آن ستم محال است
انفاقها علی البقاء هکلی ابدیها فاین لزوم الفساد المتفسخ علی وجودها
فی کذب الملازمة المذكورة و اگر گفته شود بدستی که محال یعنی تعدد مذکور
جائز است که ستم باشد محلی دیگر را یعنی وجود زمین و آسمان پس
سند می شود گفته گوینده مذکور با اینکه هر دو محالین مذکورین یکی تعدد
واجب و دوم وجود زمین و آسمان جائز است که ستم گردد محال سوم
که آن اتفاق هر دو واجب است بر بقید اشتن زمین و آسمان چنانکه
گروه اند هر دو واجب مفروض آن هر دو را پس که است لزوم و فساد یک
مستقیم است بر وجود زمین و آسمان پس کاذب خواهد گشت ملازمه ذکر کرده شد و یقین
لو کان فیها ابتداء الفساد تا فساد لاجداد البلیغة الصادقة فی الطال التقدیر المذكور
ان یقال لو کان ههنا مثله لما خرجنا ای من عدم الی الوجود لما یکون منین
من الاختلاف الی اخره فبطل ارادة الواجب فقط من التکون او الاعم
علی عموم المجاز تعین المرد من التکون و هو الممكن فقط مطلقا متفرقا کان او
غیر پس عبارت بلیغة صادقة الملازمة در بیان باطل کردن تعدد مذکور یعنی

ان یقال لو کان مودعه لما خرجنا
و اما فی شش از آن پس باطل شد از آنکه
و اگر حق گفت کند در آن امر ادیان
از واجب فقط از آنکه مکتور یا اراده
که هر دو از آنکه مکتور یا اراده
الواجب که سنی یقین است و در آن
مکتور که سنی یقین است و در آن
مکتور که سنی یقین است و در آن
مکتور که سنی یقین است و در آن

[illegible]

فمن خلاصه برادر مولانا المصنف قدس سره بر توحید علما

از دلیل مذکور در اینجا
 ظاهر کرده اند که دلیل مذکور در اینجا
 است که فی الواقع انکار است
 فی جرم من سوا کانت فی جرم
 الایب مطلقا سوا کانت فی جرم
 ادو دنا و غم و دلا و دلا و دلا
 علت عمل الایب مستند در دلا و دلا
 علی مقصود نیست باینکه فی جرم من سوا کانت فی جرم
 در بایک لایق الی از مقصود نیست بلکه ماد

بایب که در کنار باشد نیست
 در بایک لایق الی از مقصود نیست بلکه ماد
 حرمه تر بایب است مطلقا بر این است
 که باشد در کنار بایب باشد نیست آیه مذکور
 چنین باشد که در کنار بایب باشد نیست آیه مذکور
 زنان باشد که در کنار بایب باشد نیست آیه مذکور
 همیشگی باشد که در کنار بایب باشد نیست آیه مذکور
 دختران زنان است که در کنار بایب باشد نیست آیه مذکور
 سابقی همراه آورده در درونش کرده باشند
 بر این که در کنار بایب باشد نیست آیه مذکور
 باشد که در کنار بایب باشد نیست آیه مذکور

و قبح آن موقوف نیست بر اینکه آله متعدد مطلق باشد یا با خدا یکی
 یعنی تعدد موجب تمنع بهر صورت است پس هرگاه استثنای فعل منضم
 نشد عمل الابر مجاز باطل گشت زیرا که جمیع مجاز بضرورت تعدد حقیقه میباشد
 و در اینجا تعدد نیست آری در دلیل مذکور بالا بمنع غیر بالاتفاق است لیکن بحث
 حمل الابر مجاز چیزی دیگر است و آن همانست که سابقا مذکور شد یعنی لو کان
 الی آخره دلیل استثنائی است و ضرور است که دلیل استثنائی متصل باشد عین
 مطلوب یا بقرینش آن و ظاهر است که عین مطلوب یعنی لا اله الا الله در آن ذکر
 نیست پس واجب آمد که نقیض مطلوب در آن مذکور باشد و آن الا الله بمنع غیر الله
 است و علت تمامه فاد و حقیقت لزوم عجز او سبحانه است نه تمنع که آن نیز از معلولات
 عجز است چنانچه منقریب ظاهر خواهد شد انشا الله تعالی و چنانکه استثنای فعل منضم
 مقصود نیست قید فیما فی رافع شمول حکم باور که مذکور نیست پس معناد دلیل
 چنین شد که فرض کردن الکی منافی خدا سبحانه مستلزم فساد زمین و آسمان است
 برابر است که آله متعدد میان زمین و آسمان فرض کرده شوند باور که آن
 و خدا جلشانه و خل آنها باشد یا خلج از آنها و همچنین غلام است از نیک آله
 مفروضه متفق الاراده باشد یا مختلف الاراده و همینست مقصود خدا عزوجل

عموم علت در آنجا که نیست
 باشد که فی الواقع است
 که در آن نیستند و اما کان علت الایب حقیقه
 الایب فی جرم من سوا کانت فی جرم
 عدم تعدد باور که علت فساد زمین
 و آسمان که آن تمنع است در زمین و آسمان
 شد پس حصول عموم حاصل حقیقه که
 چیست عموم علت باشد چنانچه
 استثنای فعل منضم و باور که علت فساد زمین
 و آسمان که آن تمنع است در زمین و آسمان
 شد پس حصول عموم حاصل حقیقه که
 چیست عموم علت باشد چنانچه

از دلیل مذکور در اینجا
 ظاهر کرده اند که دلیل مذکور در اینجا
 است که فی الواقع انکار است
 فی جرم من سوا کانت فی جرم
 الایب مطلقا سوا کانت فی جرم
 ادو دنا و غم و دلا و دلا و دلا
 علت عمل الایب مستند در دلا و دلا
 علی مقصود نیست باینکه فی جرم من سوا کانت فی جرم
 در بایک لایق الی از مقصود نیست بلکه ماد

[illegible]

والتحسين ان المراد ملازمة الفساد لكونها مبدء فقط بعد كونها ممكنة متغايرة له سبحانه
في الوجود بخصوص السلب لا مطلقا كما توهموا واما رجم المنيت كما بدريستكم وادومغا
وليل ملازم بودن فساد زمين و آسمان است مروج دالمه را باحد سببانه فقط
بعد فرض مكان و تغايرت آنها مخرج سببانه را در وجود بحيث خاص بودن
علت فساد كه آن تغاير است نه تعدد آله مطلقا چنانكه توهم كرده اند محاشن تنك
مفاد دليل نزد علما ملازمت فساد زمين و آسمان است وجود آله مطلقا يعني هم
مفروضه واجب باشند خواه ممكن باحد سببانه باشند خواه تنها و نزد حضرت مولانا
مفاد دليل لطلان آله ممكنه است كه وجود آنها مفاخر وجود حد سببانه متوهم است بحسب
استدلالهم ان فساد زمين و آسمان را چه مجيم را در موافق علما بر آ و احتمال و كذا است
يكه اينكه تعدد ميان آله واجب باشد و دوم اينكه آله ممكنه غير متغاير باحد سببانه باشند
و لطلان اين سه و احتمال محتاج دليل نيت زيرا كه تعدد و عدم تغاير و
و ممكن از ممتنات عقلي است بلكه و هم سبب چسب ان احتمالات نرفته پس لائق
طلان بدليل نماز مگر تغاير آله ممكنه باحد سببانه كه فرض كرده شده است
وجود آنها در و هم الا و واقع خيزي منابر حد سببانه منيت كه محتاج لطلان دليل
نظر من التحقيق المذكور لطلان قول القائل بعباده في تفسير قوله تعالى

و در دوم دلالت کردن الامر بامر
مناسبه تقدیر بودن الیه در زمین و آسمان
و بخود خدا سبحانه و تعالی
آنکه او دار ذلیل ملائکه و ملائکه
است بر تقدیر و دل آید
سلفا یعنی تنها یا جدا
سبب جانه برابر است که در بیان
زمین و آسمان باشند یا جدا
و توصیف آیه بالا بعد از جمله
لفظ الا است بر لفظ غنی که در
میشود لفظ غیر علی البذل که در
و لا یجوز الجمع علی البذل که در
و شش و در بان که در
جای نیست زنی و الا بعد از
و بلکه بل و نیست
و

[illegible][illegible]

رفع بن برتفین
بمان ست کرد زمین افین
کمان ناقصه گفته شده هذا العمل
کامر دول سینه خود را بجا
بنا عادی لادن لکس را لایع
العدل بکلمه الاصل علی الدول بن الک
السنوی و هو القیض اذ الامام
مرفب الاقرار و تمید الک
فالقاه لقطع السدول الذکور الذکر

مذکور علی حدی است که در قول خدا بی جای
بنا عادی لادن لکس را لایع
العدل بکلمه الاصل علی الدول بن الک
السنوی و هو القیض اذ الامام
مرفب الاقرار و تمید الک
فالقاه لقطع السدول الذکور الذکر

بخلاف کان تمامه که در آن تصریح مذکور حاصل نیست چرا که الا العدول بران
تقدیر صفت الله خواهر شد و لوصاف جزو کلام نمی باشد بخلاف خبر که خبر کلام
می باشد بهمن جهت غیرت جزو تفسیر مطاوعه و احواله شده و العدول
من النصب الی الرفیع فی الا الله مع التناوب بما قبله لقطع الاستثنا و قاعده
و قاعده فقط و لیس الرفیع علی التوضیف علی ما توهم و عدول از نصب
بسو رفیع در الا الله با حصول تناسب با تهاش یعنی بآلته مرفوع
صرت بنا بر قطع و قاعده استثنا است و نیست رفیع بنا بر توضیف
یعنی نیست رفیع بنا بر آنکه الا الله وصف الله مرفوع است چنانکه توهم
کرده شده است حاصل اینکه الا الله با وجود یک سبب خبریت کان
در محل نصب است لیکن لفظاً مرفوع واقع شده است بنا بر آنکه عدول
از نصب بسو رفیع و وفایده مقصود است اول اینکه نصب ما بعد
للا لفظاً و ال بر استثنای باشد و مدلول استثنا در اینجا مراد نیست پس
ضرورتاً و کما عرابی که موسوم استثنا باشد هم ترک کرده آید تا قاعده جمع
نباید منقذه استثنا با کلیه کرده دوم اینکه در ترک نصب و اختیار رفیع
تناسب لفظی میان ما بعد الا و ما قبل آن بهم میرسد و وجه نبودن

الان کما استثنی است و نقص آن چه بود
بنا عادی لادن لکس را لایع
العدل بکلمه الاصل علی الدول بن الک
السنوی و هو القیض اذ الامام
مرفب الاقرار و تمید الک
فالقاه لقطع السدول الذکور الذکر

بنا عادی لادن لکس را لایع
العدل بکلمه الاصل علی الدول بن الک
السنوی و هو القیض اذ الامام
مرفب الاقرار و تمید الک
فالقاه لقطع السدول الذکور الذکر

ان كذا...
بالتصانيف...
الاصول...

ان كذا...
بالتصانيف...
الاصول...

ان كذا...
بالتصانيف...
الاصول...

ان كذا...
بالتصانيف...
الاصول...

ان كذا...
بالتصانيف...
الاصول...

ان كذا...
بالتصانيف...
الاصول...

هنا يدل على عدول الاصل الحقيقة الى الجواز بوجوب الترخيص لمطابق
النصب فانه كما يوجد الجوزية لك بقوى الاستيفاء بل يرجح لكونه حقيقة فبقوت الترخيص
المذكور فلهذا بطلان الترخيص لانه لم يبق قرارة النصب الا انه لا خلاف في
اصول المطوف في ما عايناه عليه من جواز قرارة الترخيص لانه عدم اخلاص في اصل
المطوف في الملائمة وهرگاه ظهير عدول الترخيص من يد الترخيص كعدول
النصب بسوى رفع در الاصل لا يملكه بل انك عدول لا از حقيقة بوجوب
جواز صرف بجهت جواب تعرض نقض مطلوب است بخلاف نصب زيرا انك نصب
تا يملكه خبرية الا انه لا يملكه بل انك عدول لا از حقيقة بوجوب
بسطه وانما بغيره بجهت حقيقة بودن استصحابه وهرگاه استصحابه خواهد بود
قوت خواهد شد تعرض نقض مطوف بطلان خواهد شد نقض مذکور و حال انك نقض
از دليل بطلان الترخيص است چون در نصيبات مذكورة ظاهر است و حيث
ينما قرارة نصب الا انه لا يملكه بل انك عدول لا از حقيقة بوجوب
و كما عايناه عليه من جواز قرارة الترخيص من يد الترخيص كعدول
صرف در المطوف تمام است بالعدول من كذا غير مع انه حقيقة الى كلمة اللامع انما جاز
فلا خلاف في كذا نصيبا فلهذا بطلان الترخيص لانه لم يبق قرارة النصب الا انه لا خلاف في

ان كذا...
بالتصانيف...
الاصول...

ان كذا...
بالتصانيف...
الاصول...

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible][illegible]

عظیم شہزادی کا کشتہ
طبیعیہ و مذہب سے خالی نہ ہو مگر علم و فہم
کے ساتھ عزت و وقار سے بہت زیادہ ہونی چاہیے
اور اس کے ساتھ ساتھ اپنے حق میں انصاف و انصاف
والا لطف اور اس کے ساتھ ساتھ انصاف و انصاف
سینے کے ساتھ ساتھ انصاف و انصاف
لکھنؤ کی تعمیر و ترقی کے لیے
پیش قدمی

۱۰۔۵

وقت اتنا وسط خلق و شریفین است
و تکریم و بلوغت آن خلق است و غیر ہم چہ
لفظ کہ لا اولہ و لا والد احد است مطابق اند
ہر چہ صبر و حروف مذکورہ شکل دیباچہ و
تغایر تا الخیر و القادسیہ الیہ
فی التعداد و از کمال صنایع و بدائع
است و در میان ان الفاظ متعارف
صورۃ گمان حروف متعارف و الفتح
کا لفظ لا اولہ و لا والد متعارف
عاید انتقا بصری
بینک

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

در وجود با خدا و هم عبادت اصنام میکردند پس شرک می نمودند آنها را
در عبادت با خدا و غیرت بلاغت خدای سبحان مقتضی آن شد که تخصیص
منکوره اذکر کند تا منع شوند هر دو قسم شرک دفعه بنفی واحد و ممکن نبود
دفع هر دو شرک بنفی واحد از عبارات مذکوره اینصدا بر غیر عبارت
لا اله الا الله بانشاء آنیکه ظاهر برای دفع هر دو قسم شرک بدو
اصطلاح می افتاد دفع اشراک فی الوجود و مثل لا موجود الا الله می باشد
و دفع اشراک فی العبادت مثل لا معبود الا الله میگردد و باینکه
الله الا الله دفع هر دو قسم اشراک بنفی واحد مقتضی بلاغت
صورت است چرا که نفی غیریت که مشرکان مستلزم نفی غیریت
تمامی است بدلالة انحصار چنانکه سابقا گذشت پس کلمه
طبیعه هم بر نفی غیریت و هم بر نفی عبودیت غیر خدای سبحان دلالت
تا ممدار یعنی اثبات میکند این معنی را که غیر خدا موجود نیست چه بود
بل خدا موجود است و خدا موجود همین است مقصود علم است ان
التعابر غلته جميع الملازمات المذكورة انفع التوهم بان الاتباع من
البحر لا يتصور الى نوى العرش الحق القدر و قدس عليمات شامع الوجود و منه

در وجود با خدا و هم عبادت اصنام میکردند پس شرک می نمودند آنها را
در عبادت با خدا و غیرت بلاغت خدای سبحان مقتضی آن شد که تخصیص
منکوره اذکر کند تا منع شوند هر دو قسم شرک دفعه بنفی واحد و ممکن نبود
دفع هر دو شرک بنفی واحد از عبارات مذکوره اینصدا بر غیر عبارت
لا اله الا الله بانشاء آنیکه ظاهر برای دفع هر دو قسم شرک بدو
اصطلاح می افتاد دفع اشراک فی الوجود و مثل لا موجود الا الله می باشد
و دفع اشراک فی العبادت مثل لا معبود الا الله میگردد و باینکه
الله الا الله دفع هر دو قسم اشراک بنفی واحد مقتضی بلاغت
صورت است چرا که نفی غیریت که مشرکان مستلزم نفی غیریت
تمامی است بدلالة انحصار چنانکه سابقا گذشت پس کلمه
طبیعه هم بر نفی غیریت و هم بر نفی عبودیت غیر خدای سبحان دلالت
تا ممدار یعنی اثبات میکند این معنی را که غیر خدا موجود نیست چه بود
بل خدا موجود است و خدا موجود همین است مقصود علم است ان
التعابر غلته جميع الملازمات المذكورة انفع التوهم بان الاتباع من
البحر لا يتصور الى نوى العرش الحق القدر و قدس عليمات شامع الوجود و منه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

از آن عدم لطافت
 است بر آن که از آن
 است بر آن که از آن
 است بر آن که از آن

مگر روکش مذکور هم در نفس خود منقسم باشد چنانکه در باره چنانکه موجب از آن
 پذیرفت خود را خود بخود امواج اعتبار کرد پس معنی خلقت الخلق بجز از او
 خالق که اعتبار اوست چیزی دیگر نیست پوشیده نماند که وصول سالک
 بشیر این مقصود وقتی میرسد که خود را از میان بردارد و هیچکس متعین ندارد
 که من خود منم و آفریده هم نشده ام بلکه ذات بحت آفریننده چنانکه بودنت
 و خواهر بود و آن کماکان است شاهد این مقصود بقول بکنید قدس سره
 بعد سماع حدیث کماکان الله ولم یکن معنی الآن کماکان انما هو لم یکن التوهم

و الا ان اراد به ما اردنا لم یکن من عدم لطافته قوله علیه السلام کماکان الله و
 لم یکن معنی ان اراد به غیر از ذکر نیا مقصود الله معناه الله معنی
 خلقت الخلق در یافتی پس بدانکه قول حضرت جنید قدس سره که الآن کماکان
 فرمود بعد شنیدن حدیث کماکان الله ولم یکن معنی نیست ذکر قول مذکور بعد
 استماع حدیث مسطور برای دفع توهم سالی که لم یکن معنی را مقصود زبان باشد
 فقط گمان کرده باشند و الا معنی اگر ذکر الآن کماکان برای دفع توهم مذکور
 نباشد محذور می آید و آن نیست که اگر مراد گرفته بود جنید قدس سره در
 حدیث مذکور معنی را که ذکر کردیم یعنی اعتبار محض بودن مخلوق پس لازم می آید

و در آنجا که می گویند

است بر آن که از آن
 است بر آن که از آن
 است بر آن که از آن

است بر آن که از آن
 است بر آن که از آن
 است بر آن که از آن

است بر آن که از آن
 است بر آن که از آن
 است بر آن که از آن

والحاجة والموافاة والتماثل او منشا الا جتناب عن الولدية والمولودية ليس
 الا التقدير والتغير مقتضى امكان الطرفين لما ذكرناه سابقا والا لمكان
 يقتضى التماثل بين الطرفين والتماثل يستدعى الحاجة الى الصاحبة
 والامام مثلا اگر فرض کرده شود نفی والدیت و مولودیت از خدای سبحانه
 صرف بجهت اقتضای آن مرتغیر و حاجه و تماثل را نه برای شرف و جت نکر
 زعم کرده اند و باشد خدای سبحانه غیر والد و مولود لازم آید افت دان
 در چیزیکه از ان گریز بود که آن تغایر و امتیاج و امانت و تماثل است
 زیرا که منشا کناره کشی از اطلاق والدیت و مولودیت بر خداست سبحانه
 نیست مگر تغایر و تغایر مقتضی امكان طرفین است بوجهی که سابقا ذکر
 کرده ایم و امكان مقتضی تماثل است میان طرفین و تماثل مستدعی
 حاجت والد است بسوی زن همچو اب و مستدعی حاجت مولود است
 بسوی مادر و نفس علیه الله علی الظالمین الکافرین الفاسقین الکاذبین
 فلو کان الله عن غیر اللعول یلزم الوقوع فیما عنه انحرار لاقصا را تغایر
 التماثل بین الطرفين و استدعای التماثل بالحاجة نفس علیه قوله سبحانه والد
 غنی عن العالمین فلو کان الحق غیر العالم یلزم فقره سبحانه لا ذکرنا نفس علیه

باید دانست که اینها در باب اول است که در بیان حاجت است
 و اینها را در باب اول از این جهت که در بیان حاجت است
 و اینها را در باب اول از این جهت که در بیان حاجت است

و اینها را در باب اول از این جهت که در بیان حاجت است
 و اینها را در باب اول از این جهت که در بیان حاجت است
 و اینها را در باب اول از این جهت که در بیان حاجت است

و اینها را در باب اول از این جهت که در بیان حاجت است
 و اینها را در باب اول از این جهت که در بیان حاجت است
 و اینها را در باب اول از این جهت که در بیان حاجت است

و اینها را در باب اول از این جهت که در بیان حاجت است
 و اینها را در باب اول از این جهت که در بیان حاجت است
 و اینها را در باب اول از این جهت که در بیان حاجت است

الكشف في قول بعض
أخزان التوحيد في دواجيم القلوب
عند من المشايخ

بسم الله الرحمن الرحيم

بجانبی و
مستوفی
بجانبی و
مستوفی

انجلیہ بر سر خرمی

برای این که در این کتاب

بمقتضى

سید بن ابی طالب

وہی ہے جس نے ان کو پیدا کیا اور ان کو پالیا اور ان کو مرانا چاہتا ہے اور ان کو جہنم میں ڈال دیتا ہے۔

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

حیوان و از روی فرد صرف و عیسی و اختصاص مذکور در نفس الامر لازم می آید
 پس لازم خواهد آمد مغایرت میان خدای سبحانه و میان غیر انواع مذکوره از
 اشیا بیکه یافته نمیشود و لذا در متناسل و دران و مغایرت مذکوره واجب میگردد و این
 تماثل را میان والد و مولود واجب میکنند حاجت والد السوی زن بهنجو بهوجا
 مولود و السوی مادر بر تقدیر منحصر بودن خدای سبحانه در انواع مذکوره و بر تقدیر
 منحصر بودن خدای سبحانه و فرد و معین لازم می آید مغایرت و لوازم آن ازجمله
 و تماثل زیادتی از آنچه ذکر کردیم در صورت انحصار در انواع پس ظاهر شد و بطلان
 کافیه شریک بر گوینده ائمه اربعین السلام و عمر این السلام فظهر من التحقيق المذكور
 ان التوحید بمعنی اولیاء التبت به بالاولیاء السمعیه الذکوره کسائر السمعیات من البعث
 و المشرق و العذاب و الثواب غیر بالاولیاء کشفی فقط کما توهم فظاهر شد از تحقیق
 سابق الذکر اینکه تحقیق توحید امر معنی است از اول یعنی ابتدا حقیقت توحید
 شایع سمیع شده است بجهت ثابت شدن باول سمیع ذکر کرده شده
 اند ثبوت دیگر عقاید سمعیات از بعث و حشر و عذاب ثواب و غیره نه اینکه کما
 کشفی است و پس چنانکه توهم کرده شده است بطل قول بعضی از
 قدس سره فی بعض مصنفاته فی التصفی ان التوحید لیس لهم علیه دلیل سوی

119

لیکست و اسکان فیجی باندہ
در انانہ وجہت پس فیجی باندہ
مسلکات و اسکان باندہ
نہین و تہن

تست و در کمال بجا سازد
نیز من الضائق و المتقار
التيضيق من الذوق
المن

از جمیع شئون و دود صفی تقابل از
ردی تقابل تفالفت و تفاسیر
دقدم و یک سو است تقابل فیضیه
از وجود و عدم متداول و است

والموجود واحد والامكان والوجود غير جسيمين

والمعنى ان في كل مرتبة
من الوجود الاول مرتبة اخرى
والمراتب مرتبة الاربعة
الاولى مرتبة الاربعة
والثانية مرتبة الاربعة
والثالثة مرتبة الاربعة
والرابعة مرتبة الاربعة

سبحانه منصرف في الطبيعي فقط لازم اخذ در پس الامر كمال بل هو جامع بين مراتب
الوجود خارجا وذهنا وقيما او هيا كما يحكمه لا اله الا الله بل هو سبحانه ارفع
من قيد الاطلاق ايضا فكيف يكون منحصر في الكلي فقط ان لم يكن سبحانه مرتبة
در اول الاطلاق وتقييد مفقود الاختافات واسباب من بعدية وغيرية والاول
والاخرية وكلية والخيرية الى آخرها من الاضداد كما تشير اليه بقوله كنت
كثيرا مخفيا الى آخر الحديث آدمي اگر باشد خداي سبحانه منصرف كلي طبيعي
فقط البته لازم آيد محدوديت است امر اخمين يعني منصرفيت بل او تعالى جامع
است مرتب تمام مراتب وجود خارجي باشد ان موجود باذهني واقعي باشد
يا ترى چنانكه حكم ميكند بدان لا اله الا الله بل هو سبحانه ارفع است از قيد اطلاق تيرس
چگونه خواهد بود منحصر كلي فقط ان لم يكن سبحانه مرتبة است وراي
اطلاق وتقييد كردن مرتبة نسبت عييت وغيريت واوليت
والاخرية وكلية وخيرية ويزيد اضافة مفقود و مدوم است چنانچه
ارشاد کرده شده است بدان مرتبة قبول خدای سبحانه در حدیث قدسی
اكنست كنز مخفيا تا آخر حدیث و ترجمه و شرح این حدیث چنانكه مايد
و شاید بیشتر گذشت و بدل علی تعدد مراتبه سبحانه مبرحا قوله سبحانه یرفع الله درجات

والمعنى ان في كل مرتبة
من الوجود الاول مرتبة اخرى
والمراتب مرتبة الاربعة
الاولى مرتبة الاربعة
والثانية مرتبة الاربعة
والثالثة مرتبة الاربعة
والرابعة مرتبة الاربعة

والمعنى ان في كل مرتبة
من الوجود الاول مرتبة اخرى
والمراتب مرتبة الاربعة
الاولى مرتبة الاربعة
والثانية مرتبة الاربعة
والثالثة مرتبة الاربعة
والرابعة مرتبة الاربعة

والمعنى ان في كل مرتبة
من الوجود الاول مرتبة اخرى
والمراتب مرتبة الاربعة
الاولى مرتبة الاربعة
والثانية مرتبة الاربعة
والثالثة مرتبة الاربعة
والرابعة مرتبة الاربعة

[illegible][illegible]

است از آنکه کمال مشورت با اینان و تقویا
مطلقه الیایات یعنی عدم دلت پیراسته
مردی میباشد بکین از برون چنانچه
از بیدل و قوم قدوت پس فواید برون
ایجابی در آن تقیایم در
دو باب پس در انفاصل از
اسکندری و گوشت و میوه است
از قوی است

منہا سب سے زیادہ بڑی ہے

[illegible]

از روی انتهای مقام
و بطریق دلائل سببیه ظاهر کلام
چون مولانا انبیا است که اشکال
شعور نبی بود مردم از ذهن و فکر
از آنکه منکر و ثابت کرده شده است
در عقل و قیاس و ادراک و قیاس
موجود است فقط و بی قیاس
در عقل و قیاس و ادراک و قیاس
از آنکه منکر و ثابت کرده شده است
در عقل و قیاس و ادراک و قیاس

از آنکه منکر و ثابت کرده شده است
در عقل و قیاس و ادراک و قیاس
موجود است فقط و بی قیاس
در عقل و قیاس و ادراک و قیاس
از آنکه منکر و ثابت کرده شده است
در عقل و قیاس و ادراک و قیاس
موجود است فقط و بی قیاس
در عقل و قیاس و ادراک و قیاس

عن المنکر جنس الاله المنکر الوجود بالفعل الخاطی طبع الاله المکنه الوجوده بال
ویرغم نعم غیر الله و الحکیم دروت لرفع ذلک الزعم الذکر و کیف یصح تقدیر الوجود و الکن
والایزیم کذب اول کلام الانبیاء و علیهم السلام لبداهته امکانه و وجوده و یفصح علیه
کذب الکتب السماویة و الحیاة و بالبد و وجه منفع شدن اشکالیکه فحول علماء و ران
بتمیز شده اند انبیا بدستی که اشکال شعور که صاحب مسلم آنرا نقل کرده
بنافه فاسد است و جوابی این بنافه فاسد بر فاسد و وجه فاسد انبیا بدستی
که دانستی پشت که در کلمه طبعه و از منکر جنس اگر ممکن موجود بالفعل است زیرا که
مخاطب پریش می کند اصنام ممکنه موجوده بالفعل یا و گمان میکنند که آن معبودان
غیر خدا هستند و کلمه طبعه دارد شده است برای دفع گمان مذکور پس چگونه صحیح
خواهد بود و مقدر کردن موجود و ممکن بجای خبر لا و گرنه لازم می آید کاذب بودن اول
کلام انبیاء علیهم السلام بحجت بدی بودن امکان و وجود آنکه ممکن از قیاس انصاف
و غیره و منفع میشود بر مردم کذب در اول کلام انبیاء کاذب بودن تمامی کلمات
آسمانی بنافه بخداست از توحید که یک فالاجوبه بنافه فاسد علی انصافه فالامنه بر غیر الله
مقام و حجت سمیع و هر گاه نشاء اشکال فاسد بود پس جوابهای نقل کرده صاحب
مسلم بنای فاسد بر فاسد پس مقدر در لاله الاله بدی جای خبر غیر الله است

از آنکه منکر و ثابت کرده شده است
در عقل و قیاس و ادراک و قیاس
موجود است فقط و بی قیاس
در عقل و قیاس و ادراک و قیاس
از آنکه منکر و ثابت کرده شده است
در عقل و قیاس و ادراک و قیاس
موجود است فقط و بی قیاس
در عقل و قیاس و ادراک و قیاس

از آنکه منکر و ثابت کرده شده است
در عقل و قیاس و ادراک و قیاس
موجود است فقط و بی قیاس
در عقل و قیاس و ادراک و قیاس
از آنکه منکر و ثابت کرده شده است
در عقل و قیاس و ادراک و قیاس
موجود است فقط و بی قیاس
در عقل و قیاس و ادراک و قیاس

التوحید پسند
 یغداوی فارس
 کلان نامیغید بالکلیانند و افریق
 نجیب کرده میشود از آن کلام است که واقع
 شرق تا غرب از رئیس ملک از
 از آن که از روی ذات و
 را سود نیست که و اند خدا
 را بد از می عمر و تقایش
 اسرار آرایش و پاش
 کلام نگوید در ساله مولای
 است جا که گفت مولانا که
 سرور

انست اء اولاد لافز بین لاله بود
 الا لاله بین کل الزم لدم لاله
 قل الفیجیم رایت بدیدستی که تقدیر شد
 خدای سجانه و میان معبودی خلیفه
 منقسم شهود و قول مولانا که مروج
 که عبارت منی تنبیه لانا دل آخیران
 که سر نیست زنی میان
 که لاله بودم

سر دار طایفه صوفیان کرام حیدر بغدادی قدس الله سره فرموده اند که این
علم با مقید است بکتاب و سنت بعد از آنکه اصولی معلوم شود شرح قول حیدر علیه الرحمه
انچه عبارات فارسی نوشته اند حضرت مولانا نجف مستدرج حق فرموده اند آن
عبارت محتاج ترجمه نیست بجا که نقل میگردد و آن عبارت یعنی علم ما مردم که صوفی
از نیکو از شرف حاصل است مقید بکتاب سنت است و کتاب و سنت موبد
دو نام یک کتاب سنت ظاهر است از آنکه کلمه توحید لا اله الا الله است چه معنی متبادر
بلا تا دلیل آنست که هیچ آله موجود نیست مگر الله پس از آن لازم است که برخیزد که آله
عین الله است و آله عبارات از معبود است و معبود در لغت عبارات است از آنکه
پیش وی کسی متذلل نشود و نیست موجودی که پیش وی موجود آخر متذلل
نیست پس لازم آید که هر موجود عین الله است که در وی ظاهر است اگر چه بزر
راه حاققت نداند و تسکلمان در کلمه توحید تاویل میکنند باین وجه که نیست الهی
که شرح اجازت داده باشد بعبادت آن موجود مگر الله پس اگر آله باطل که شرع
اجازت نداده است بعبادت آن موجود باشد مضایقه ندارد نه فهمیده اند که این
تاویل بعد محض است عبارت بر آن دلالت ندارد بخصوص در بدو خطاب نبی
و بطریق تعجب انه علی تقدیر موجود لازم الیه بیتمینه سبحانه و بین الله که انهم من قوله که

[illegible][illegible]

است که در غایت
 شیخ که بر این نوشته موافق حکم است
 من لا اله الا الله است
 شیخ را با او در یک کتف نشاندند و از
 رخ جوی که قال الله لا اله الا الله
 من لا اله الا الله است
 یقید با کلمه الطبیعه و کلمه
 سن الطبیعه فانه یقید و در غایت
 و با قول علایق است پس
 من لا اله الا الله است
 شیخ را با او در یک کتف نشاندند و از
 رخ جوی که قال الله لا اله الا الله
 من لا اله الا الله است
 یقید با کلمه الطبیعه و کلمه
 سن الطبیعه فانه یقید و در غایت
 و با قول علایق است پس

الی الله سبحانه ثبت الی الله توبه نصوص النور من هذه الورقة الی عوالمی
 من الله هر لون و الیهمیون و الیونانیون و التسمانیون و السلام علی من
 الهدی الله و همچنین باقسط شد طعن شیخ علایق الدوله سمائی بر قول شیخ
 مشارقی و مغارب شیخ اکبر قدس سره در فتوحات مکیه که انیت شیخ
 میگویم تسبیح کردنی آنکس که ظاهر کرد اشیاء را و آنکس عین اشیاء است
 برین قول شیخ طعن کرده است سمائی بقول خود که انیت بدرستی که خدا
 شرم نمیکند از حق است تسبیح گفته اگر کشوی توانی تسبیح کنی که بگوید که فضله
 و بر کین شیخ عین وجود شیخ است فرد نخواهی گذاشت در البته بلکه خشم ناک خواهی شد
 بر او پس چگونه باین باشد مرعافی را اینکه نسبت کند اچنین یهودی یا ربوبی
 خدای پاک پس توبه کن بسوی خدا توبه نصوصا نارهای یابی ازین گرداب سخت
 که تنگ میکنند از ان دهریان و طبعیان و دینا نیان و شکایان و سلامت باد
 بر آنکه نالنج شود راه است را تمام شد طعن علایق الدوله بر شیخ اکبر قدس سره
 فاجواب اینها نیز آیات عذر من هو الهاد الی الفیضیه یوافی الحکم من الکتاب الحید
 واصل الشریعه و هو لا اله الا الله علی ما عرفت سابقا پس جواب از طعن مذکور نیز که
 بدرستی که اقبال مذکور یهوده سده انیت نزد کسی که او اهل آن نبیایات

من الله هر لون و الیهمیون و الیونانیون و التسمانیون و السلام علی من
 الهدی الله و همچنین باقسط شد طعن شیخ علایق الدوله سمائی بر قول شیخ
 مشارقی و مغارب شیخ اکبر قدس سره در فتوحات مکیه که انیت شیخ
 میگویم تسبیح کردنی آنکس که ظاهر کرد اشیاء را و آنکس عین اشیاء است
 برین قول شیخ طعن کرده است سمائی بقول خود که انیت بدرستی که خدا
 شرم نمیکند از حق است تسبیح گفته اگر کشوی توانی تسبیح کنی که بگوید که فضله
 و بر کین شیخ عین وجود شیخ است فرد نخواهی گذاشت در البته بلکه خشم ناک خواهی شد
 بر او پس چگونه باین باشد مرعافی را اینکه نسبت کند اچنین یهودی یا ربوبی
 خدای پاک پس توبه کن بسوی خدا توبه نصوصا نارهای یابی ازین گرداب سخت
 که تنگ میکنند از ان دهریان و طبعیان و دینا نیان و شکایان و سلامت باد
 بر آنکه نالنج شود راه است را تمام شد طعن علایق الدوله بر شیخ اکبر قدس سره
 فاجواب اینها نیز آیات عذر من هو الهاد الی الفیضیه یوافی الحکم من الکتاب الحید
 واصل الشریعه و هو لا اله الا الله علی ما عرفت سابقا پس جواب از طعن مذکور نیز که
 بدرستی که اقبال مذکور یهوده سده انیت نزد کسی که او اهل آن نبیایات

این شیخ است که در غایت

من الله هر لون و الیهمیون و الیونانیون و التسمانیون و السلام علی من
 الهدی الله و همچنین باقسط شد طعن شیخ علایق الدوله سمائی بر قول شیخ
 مشارقی و مغارب شیخ اکبر قدس سره در فتوحات مکیه که انیت شیخ
 میگویم تسبیح کردنی آنکس که ظاهر کرد اشیاء را و آنکس عین اشیاء است
 برین قول شیخ طعن کرده است سمائی بقول خود که انیت بدرستی که خدا
 شرم نمیکند از حق است تسبیح گفته اگر کشوی توانی تسبیح کنی که بگوید که فضله
 و بر کین شیخ عین وجود شیخ است فرد نخواهی گذاشت در البته بلکه خشم ناک خواهی شد
 بر او پس چگونه باین باشد مرعافی را اینکه نسبت کند اچنین یهودی یا ربوبی
 خدای پاک پس توبه کن بسوی خدا توبه نصوصا نارهای یابی ازین گرداب سخت
 که تنگ میکنند از ان دهریان و طبعیان و دینا نیان و شکایان و سلامت باد
 بر آنکه نالنج شود راه است را تمام شد طعن علایق الدوله بر شیخ اکبر قدس سره
 فاجواب اینها نیز آیات عذر من هو الهاد الی الفیضیه یوافی الحکم من الکتاب الحید
 واصل الشریعه و هو لا اله الا الله علی ما عرفت سابقا پس جواب از طعن مذکور نیز که
 بدرستی که اقبال مذکور یهوده سده انیت نزد کسی که او اهل آن نبیایات

بیت از قول
عبد بن محمد و قش نیست ای را
و تا آخرش قصه بود حسن نیست از قول
خدای سحر و جادو نیست ای را
اینست که نصیب شهباز اگر باشد
من اگر راده من تمام اوان خدای
مذکر از راه کفایت ای که نیست
نخواست و بسوی اوست بگشت

راثر شرح خالق کل شئی میگوید اما خالق الخساف الجواب ان صحة الاطلاق مخصوص
عليها بالحكم من الكتاب لو سلم عدم الجواز فهو متوسط البتة فقط دون حسنهما كما فهم
من قوله سبحانه حكايته عن ابليس ربنا عتقناه وحكايته عن نوح عليه السلام تعفونهم ان
اردت ان نصح لهم ان كان الشديديران يؤخرون وهوربكم واليه ترجعون فبسمه لا اذعوا او اذعوا
الذعوا لى ظاهر آيت وية فالابليس تعفون الفية بسبب اعالته لعيب

[illegible]

که از این پس در هر وقت که از این پس
 برادر است که از این پس در هر وقت که
 خود بسبب و اگر که در وقت بی عیب را
 پاک و در وقت بی عیب را پاک و در وقت
 نیست خود بسبب و اگر که در وقت بی عیب را
 بدون اطلاع از این پس در هر وقت که
 پیش معلوم شد که در هر وقت که
 خای نیست شش و اطراف هر یک از این پس
 به این دلیل که این پس در هر وقت که

[illegible]

[illegible]

دوبو سب کچھ اسرار الہی
پس خواجہ شمس الدین جو
بجا کر خاتم النبیین علیہ السلام
نہایت فضل و تقویٰ عیسوی
۱۲۳
کتاب الحق

[illegible]

دفع تفریسی کو کیا سہ و جا از بعضی تبار
 اینحضرت مولانا شروع کردند
 لک جو زبانسی گفتار لفظالاسلامہ و شکار
 علمان جو کلام لفظالاسلامہ و شکار
 اسے بیاجسم اولی الاسلام الخ
 اسے البالی و البیاریک انعامتارکان
 فی الوجہ و سیمہ سبحانہ و بین مخلوقہ لک
 فی بعضی البالی و البیاریک انعامتارکان
 بلان ہذا التوم سافری باقائل اس
 فی البالی و البیاریک انعامتارکان

چگونگی دلیل اثبات نبوت
 انسانی یا پس لاله الا الله که در حدیث
 می توانند و این قیاس نقد و درستی
 عدم وجود ملامت الا الله است
 انقضای قیاس اول عدم کمال عقل
 القیاس من قیاس اول عدم کمال عقل
 جامع بین القیاس و القیاس علیه و انسانی
 ورود نفس در نفس از نفس و نفس دارد
 آن است که نفس در نفس مقایسه
 شده باشد و حال آنکه لاله الا الله
 در نفس نفس دارد است و حال آنکه لاله الا الله
 و مثال آنست پس باطل شد قیاس
 مذکور از دو جهت یک جامع نبودن
 عین انسان نفس در نفس علیه و دوم
 عدم تساوی تثنیه اول ان الخالق
 عین الخلق نه الوجود و انسانی
 غیره و ثلث ان الله

قرآنی مفهوم میگردد و نفی در ان معنی بخیریت و تفرد نیست از آنجمله یک آیه الله
 خالق کل شی که ترجمه اش این است که خدا آنرا نپسندد هر شیء است و به مفهوم شدن
 تنافر اینست که فیمده می شود از ان اینکه هر مخلوق غیر خالق خود است
 در وجود و فهم غایت وجود خالق از وجود مخلوق بنا بر قیاس است بر وجود بانی
 و بنا بر فهم معاد و عمارت پس اینچنین تغایر مدفع می شود و اولاً بدینطور که این
 توهم غایت معارض است به قائل یعنی چنانکه قیاس مذکور میخواهد تفارق
 وجودی را میان خدا و سعاد و میان مخلوق آن همچنان مینماید
 قائل نو می را میان خالق و مخلوق یعنی در جسم یا در امکان خاص
 پس چنانکه جواب شایسته نفی قائل پس کشنده شئی است همچنان جواب
 ما بر سه نفی تغایر لاله الا الله و ان الله و ان الله آن است یعنی لاله الا الله غیر خلاصه
 وجه اندفاع تنافر اینست که قیاس خالق و مخلوق بر یان و بنا بر قیاس مع
 الفارق است زیرا که میان بانی و بنا و چنانکه تغایر وجودی است
 همچنان ثالثی همی نیز میان آنها موجود است و حال آنکه ثالثی
 بدلیل پس کشنده شئی در واقع منقود است پس قیاسی که مستلزم
 وجود چیز می گردد که نفی آن چیز بدلیل قرآنی کرده شده است

چگونگی دلیل اثبات نبوت
 انسانی یا پس لاله الا الله که در حدیث
 می توانند و این قیاس نقد و درستی
 عدم وجود ملامت الا الله است
 انقضای قیاس اول عدم کمال عقل
 القیاس من قیاس اول عدم کمال عقل
 جامع بین القیاس و القیاس علیه و انسانی
 ورود نفس در نفس از نفس و نفس دارد
 آن است که نفس در نفس مقایسه
 شده باشد و حال آنکه لاله الا الله
 در نفس نفس دارد است و حال آنکه لاله الا الله
 و مثال آنست پس باطل شد قیاس
 مذکور از دو جهت یک جامع نبودن
 عین انسان نفس در نفس علیه و دوم
 عدم تساوی تثنیه اول ان الخالق
 عین الخلق نه الوجود و انسانی
 غیره و ثلث ان الله

چگونگی دلیل اثبات نبوت
 انسانی یا پس لاله الا الله که در حدیث
 می توانند و این قیاس نقد و درستی
 عدم وجود ملامت الا الله است
 انقضای قیاس اول عدم کمال عقل
 القیاس من قیاس اول عدم کمال عقل
 جامع بین القیاس و القیاس علیه و انسانی
 ورود نفس در نفس از نفس و نفس دارد
 آن است که نفس در نفس مقایسه
 شده باشد و حال آنکه لاله الا الله
 در نفس نفس دارد است و حال آنکه لاله الا الله
 و مثال آنست پس باطل شد قیاس
 مذکور از دو جهت یک جامع نبودن
 عین انسان نفس در نفس علیه و دوم
 عدم تساوی تثنیه اول ان الخالق
 عین الخلق نه الوجود و انسانی
 غیره و ثلث ان الله

ف تو را محراب عید و دزدان کاهی است که اسوق است و عیدیت و رسانت از حضرت صلی الله علیه و سلم نه در عنایت با غیرت

کلامے است ظاہر المعنی سوقی و در معنی خالقیتہ اولیٰ لے برائے ہر چیز
و نیست این قول سوقی در ہر دو احتمال اول خفی المعنی نیز چہ جائے
اینکہ باشد ظاہر المعنی یا نص در ان ہر دو دین سخن ظاہر است
و روشن و قس علی ما ذکرانے دفع التفسائر قولنا محمد عبیدہ و رسولہ فانه
ایضا کک یقتضی للمائتہ بینہا فلک انہ انتفی التماثل انتفی التفسائر
و ہد ہد رسول سلیمان عم کان مماثلہ فے فوع الجسم و قیاس کن
ہر چیزیکہ ذکر کردیم در دفع تفسائر قول ما را کہ محمد عبیدہ و رسولہ است
ذیرا کہ این قول نیز چنانکہ موہم تفسائر است ہیچمان مقتضی
مماثلت است میان عبیدہ و مولے و رسول و مرسل پس چنانکہ
منتفی شدہ است تماثل بدلیل مذکور صدر ہیچمان منتفی شدہ است
تفسائر نیز بدلیل سابق الذکر اگر گوئے کہ مماثلت میان مرسل و رسول
در صورت تفسائر ضرور نیست چنانچہ ہد ہد رسول سلیمان علیہ السلام
مماثل باحضرت بنو دو گوئیم ہد ہد رسول سلیمان علیہ السلام کہ موافق زعم منقرین
غیر سلیمان در وجود است ہم مماثل او است در نوع جسم و قس ہذا القول
فی السوق و عدمہ علی فکرنا و قیاس کن برین قول محمد عبیدہ و رسولہ را در سوقی

[illegible][illegible]

کرمه شد ظلمان با کافران بیافاقتان
یا کافران هستند و

و دیگر دانسته خلق است به قول خدا
خدا تعالی را که یک الله خالق کل شی
یعنی در تنافیر اعتقاد است در تنافیر
ظالمین به سبب اعتقاد و الادراقت
انفس بسبب انفس و عینان افرقت
لفظ انفس اگر تنافیر حقیقی گرفته شود
پس منافی این چنین خواهد بود که کافران
کلام الحق

نیست مسوق در معنی غیرت یا عینیت میان خاتم و مختم علیه میان لاعن و
ملعون پس غیرت مفوم نمی شود از اقوال مذکوره مگر تقیاس دهمی که باطل است و
بالجمله ان کل نقل نفهم منه تنافیر و ههنا مسوق فی معنی من المعانی غیر تنافیر فلا یکون
ذکر نقل خفیا فی تنافیر فضلا عن ان یکون ظاهرا فیه و لهما و حاصل کلام آنیکه
بر قول منقول که مفوم می شود از ان تنافیر از روی دهم پس ان قول مسوق
است در معنی از معنیهای که در از تنافیر اند پس نخواهد بود ان قول منقول خفی از معنی
نیز و تنافیر چه جائی آنکه باشد ظاهر یا نص در تنافیر و حاصل بنده جمله ان کل معنی
مسوق فیه النقل المذكور هم پس با تنافیر و کل ما هو التنافیر فم یسقی فیه النقل
المذکور فاللازم اے تنافیر و ههنا نیست بجال خیر و عینا الزام و الحال اے
تنافیر نضا و طاهر ا و خفیا فلیس بل لازم منه و لب لباب کلام مذکور آنیکه
همی که مسوق کرده شده است در ان منقول مذکور نیست آن معنی
مسوق فیه تنافیر و ههنا تنافیر است مسوق کرده نشده است در ان
نقل مذکور پس آنچه لازم می آید یعنی تنافیر دهمی نیست محال تا که
دارد شود آن محال بر ما از روی الزام و آنچه محال است یعنی
تنافیر مثبت نص یا بظاهر یا بخریصه المعنی پس لازم می آید چیزی از ان

در تنافیر اعتقاد است در تنافیر
ظالمین به سبب اعتقاد و الادراقت
انفس بسبب انفس و عینان افرقت
لفظ انفس اگر تنافیر حقیقی گرفته شود
پس منافی این چنین خواهد بود که کافران
کلام الحق

است در تنافیر اعتقاد است در تنافیر
ظالمین به سبب اعتقاد و الادراقت
انفس بسبب انفس و عینان افرقت
لفظ انفس اگر تنافیر حقیقی گرفته شود
پس منافی این چنین خواهد بود که کافران
کلام الحق

[illegible]

ما لها رقيقة كانه
 العلم لمن رقيق
 بكاء حقيق
 التوقيد اظلم
 علم كوكب
 ما لها رقيقة كانه

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاریخ ثبت: ۱۳۸۵/۰۵/۰۵
شماره ثبت: ۱۳۸۵/۰۵/۰۵

قال لا اله الا الله واستدل عليه بلوكان فيها الله الا الله فسد ما هو من الاولى
الذكرة فانظر نظر التام والانصاف ان هذا التوحيد ما هو من الاول او
الثاني وايضا تدل على اراقة افشائه به الاذ ان في الاوقات الخمسة وقامه
كلية وروفت سری که واجب است پنهان دشمن آن وجهه که واجب است
اعلان و اظهار آن آنست که امر کفانی ذکر کرده میشود بغير آوردن دليل
بر آن همچو سئله قد رجا که فرمود هر گاه ذکر کرده شود در رينه سئله جبر و قدر
پس بند کینه زبان را و ديگر فرمود هر گاه ذکر کرده شوند صحاب مالینی تهم
منازعت صحاب با يکديگر پس بند کینه زبان را و اما امر ثانی یعنی هر
ذکر کرده میشود آورده میشود دليل بر آن همچو سئله توحيد رجا که فرمود او
تعالی ثبت يهودی مگر خدا و دليل آورد بر آن بلوکان فيها الله و غيره
ولا تل که در قرآن مجيد مذکور اند پس بين بدیده تامل و انصاف انیکه توحيد
او که نام قسم است ايا سری است يا جبری و نیز دلالت میکند بر جبر
بودن آن با آوردن بلند گفتن اذ ان در اوقات پنجگانه نماز یعنی عینیت
اگر واجب الکلتمان بود و در اذ ان با اوقات پنجگانه نماز شهادت
لا اله الا الله با و از بلند گفته شدی زیرا که زبان و اذان عرب معنی شهادت

[illegible][illegible]

موقوف بر حالت فانی
است آن صدور کلامی که در این ایام هم

خدا می بخواهد در شخص واحد باشد
چون که در حدیث می شود اینها را می گویند

یک است مراد این کلام است
چون که در حدیث می شود اینها را می گویند

است در نفس شایع
چون که در حدیث می شود اینها را می گویند

بنگاهان و صاحبان ادراستند که
از کلام مذکور که در حدیث می شود اینها را می گویند

بنگاهان و صاحبان ادراستند که
از کلام مذکور که در حدیث می شود اینها را می گویند

بسیل تنزل و تسلیم بیان فرموده اند یعنی اگر فرض کرده شود که بر مردم
جواز اظهار توحید اجماع است شده است تا هم همچو اجماع که بر تفرق و تفرقا
شده است محبت نمیتواند شد و الا در حقیقت اجماعی که در فن اصول
از اوله اربعه محسوب و مشهور است نه بر تفرقه است و نه بر عدم جواز
زیرا که شرط اجماع مذکور دو چیز هستند یکی آنکه شیء مجمع علیه امر شرعی باشد
دوم آنکه اتفاق اهل حل و عقد یعنی مجتهدین بر آن امر در زمان واحد یا
از منته متقاربه شده باشد و تغایر که خلاف منطوق کلام طایفه و موافق
مدلول کلام همیشه است نه امر شروع است و نه گاهی اتفاق مجتهدین ثبوت
تغایر مذکور در زمان واحد یا از منته متقاربه بعمل آمده و محبت آن عدم
جواز اظهار وحدت امر نیست که نه شایع بدان حکم فرموده و نه گاهی
اجماع اهل حل و عقد بر آن منعقد گردیده و هر که دعوی کند بر نهیست
که سند بیارند نفس الموقوف علی الحاله بود صدور کلام فیہ ایام محصره
سبحانه فی شخص واحد که اینهم من کلام اشیع ابی یزید البسطامی سجانی
ما اعظم شانی و لا اله الا انا فاعبدونی فی الحاله فانه موهم بقصره سبحانه
فی نفسه و کون غیره قدس سره من الحاضرين عباده آری آنچه

بنگاهان و صاحبان ادراستند که
از کلام مذکور که در حدیث می شود اینها را می گویند

بنگاهان و صاحبان ادراستند که
از کلام مذکور که در حدیث می شود اینها را می گویند

بنگاهان و صاحبان ادراستند که
از کلام مذکور که در حدیث می شود اینها را می گویند

بنگاهان و صاحبان ادراستند که
از کلام مذکور که در حدیث می شود اینها را می گویند

وَبِالْحَمْدِ لِلَّهِ نُسَبِّحُكَ وَنُحَمِّدُكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

مصدید محمود مند - تهمان حکیم مع چار مسائل
جلی قلم خوشخط -

۱- رساله سعادت نامه -

۲- رساله خواجہ عبداللہ -

۳- رساله تحفۃ الملوک -

۴- رساله منہاج العارفین -

مطالعہ رشیدی - رموزات فقر و تصوف
از شاہ تراز علی کاگوری -

سور العباد شرح تصدیقات سعاد - مصنفہ
مولوی حاجی عبدالحمید محمد نذیر -

پند نامہ عطار - انصاف و رموزات تصوف مصنفہ
حضرت شیخ فرید الدین عطار -

کیسیا سعادت - جو جہان شریعت و حقیقت
و مصنفہ امام محمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ -

اخلاق جلالی محشی مصنفہ علامہ جلال الدین دانی -
اخلاق ناصری - مصنفہ محقق نصیر الدین طوسی -

اخلاق محشی - مولوی عبداللہ انصاری مصنفہ
گلشن ابرار - رموز تصوف کربان مصنفہ مولوی انور علی -

می یابید - لب لباب اندرز و اخلاق حکیم مصنفہ
مولوی رفعت علی رفعت -

مکتوبات نامہ سیانی - سید علی بن سید رسالہ

نور و افق و رسالہ مصطلحات حضرات صوفیہ
ایمن کاسیب و ارشادات حضرت مجدد المثلین -

آب جلد میں ایک سو تیرہ مکتوب میں جمع کروا
شاہ یار محمد بہ حبیب ارشاد حضرت -

۲- جلد - تالیف شاہ عبدالحمید -

۳- جلد - تالیف شاہ محمد نعمان -

۴- جلد - رسالہ رود افق -

۵- جلد - رسالہ مصطلحات صوفیہ -

گنجینہ معارفان - لغت و ان مذاق اہل تصوف مصنفہ
حضرت شیخ فرید الدین عطار و غیرہ عرفا -

رسالہ غوثیہ مسما بہ نشاط العشق -

از ارشادات حضرت غوث اعظم مع

بوستان محشی - جلی قلم باندا وسط قلم قطعہ

کمال خوشخط مصنفہ حضرت شیخ سعدی -

ایضاً - دو مصرعہ جلی خوشخط -

ایضاً - قلم اوسط -

ایضاً - مصرعہ متن و حاشیہ میں -

ایضاً - مترجم ترجمہ نظم اردو و ہوزن شعر و شعر

ترجمہ از نثر و طبع محشی گونہ پر شاہ رضا تخلص -

انفاس لاکا بر الوار الضائر - دو رسالہ

معرفت و زمان میں مصنفہ مولوی محمد نعیم علی

منشوی شاد ابو علی قلندر۔ بارفانہ مضمون
از شاہ ابو علی قلندر۔

منشوی مولوی روم۔ نہایت خوش خط چار مصرع
پیشکش دفتر مشہور از نتیجہ طبع عرفانی حضرت مولانا
جلال الدین رومی باحق دفتر ہفتم۔

شرح منشوی روم۔ حامل المتن بسبب شرح پر ناہ
از تصنیفات مولانا عبدالمعنی مقب بجز العلوم متین جلیدین
ایضاً۔ مسمی بہ لطائف معنوی۔ تصنیف
مولوی عبد اللطیف۔

ایضاً مسمی بہ مکاشفات رضوی۔ مصنفہ
مولوی محمد رضا۔

مجموعہ کلیات ثنویات۔ مشمولہ وہ رسالہ
ذیل از حضرت شیخ فرید الدین عطار۔

۱۔ رسالہ جوہر الذات۔ ۲۔ رسالہ میلاج۔

۳۔ رسالہ الہی نامہ۔ ۴۔ رسالہ غنائنامہ۔

۵۔ رسالہ منطق الطیر۔ ۶۔ رسالہ دلیل نامہ۔

۷۔ رسالہ تربت الاحباب۔ ۸۔ رسالہ شمع افقہ

۹۔ رسالہ بیگزنامہ۔ ۱۰۔ رسالہ پند نامہ عطار۔

منشوی سلیمان۔ درو عطا از حکیم نور محمد امروہی
محاسن العشاق۔ با تصویر از میر سلطان حسین
نیرہ شہنشاہ امیر تیمور۔

منطق الطیر۔ در ثنوی غزلیات طرن طبرک
از جوابات آنکے مصنفہ حضرت فرید الدین عطار۔

اخلاق و تصوف اردو

جامع الاخلاق۔ ترجمہ اردو اخلاق جلالی۔
ترجمہ مولوی امانت اللہ۔

نکات احسانی۔ دو جلیدین ایک جلیدین نکات اردو
کابیان دوسری میں نکات فارسی کا مصنفہ حکیم احسان علی کیل
آخر سو عاوت۔ یہ بھائی بلاش چک کی دو فصل اول
آخر کا ترجمہ تہذیب اخلاق میں ترجمہ لالہ لال جی کاکودی
نور احسن۔ ترجمہ مجمع البحرین۔ مصنفہ شاہزادہ
داراشکوہ لقوف میں ہے۔

دستور المعاش۔ طریقہ آموزی معاش
مولفہ و مترجمہ جان مارکولیس لیڈی صاحب۔
وارثہ علم۔ حصہ اول انگریزی سے چند معلومات
مرتبہ مولوی محمد کریم بخش میرنشی۔

مفید الصبیان۔ مترجمہ و سابق ہائے مشور
معلومات متعلقہ علم تواریخ و جغرافیہ وغیرہ ہر قسم مفید
مولفہ ذراے درگا پر شاد صاحب۔

گلشن خیریت۔ حکایات و عجیب و غریب
مصنفہ سید غلام حیدر خان اکشر احسنٹ۔

